

همین قانون ، در مورد کسانی که مراتع مشجر در محدوده اسناد مالکیت خود دارند ، یا بنام مرتع مشجر دارای سند مالکیت رسمی جداگانه ای هستند ، یا از مراجع قضائی یا هیئتهای رسیدگی املاک واگذاری حکم قطعی دال بر مالکیت آنها صادر شده ، اتخاذ گردید .

با وضع این قانون جنگلهای کشور بمالکیت ملی در آمد و بلافاصله طرحهای وسیعی برای حفظ و حراست و توسعه آنها و ایجاد جنگلهای مصنوعی تنظیم و بمورد اجرا گذاشته شد . در عین حال برای آنکه از تجاوز بچنگلها و مراتع وانهدام مناطق جنگلی جلوگیری شود گارد مسلح جنگلبانی مرکب از افسران و درجه داران ارتش و سربازان وظیفه مأموریت حفظ جنگلهای کشور را بعهده گرفت . در جنگلهای مناطق عشایری نیز عده ای از جنگل نشینان بنام راهنما های محلی استخدام شدند تا با جنگلبانان همکاری کنند .

بمنظور تکمیل اطلاعات و تجارب مربوط بچنگلبانی ، تعدادی مهندس و کمک مهندس بکشورهای خارجی اعزام شده اند . کادر فنی وزارت کشاورزی درین مورد هم اکنون در حدود ۱۵۰۰ کمک مهندس و جنگلبان تربیت شده دارد .

برای احیاء جنگلهای مخروبه ، تا بحال در ۵۶۰ قطعه از این جنگلها بمساحت ۱۸۰۰۰ هکتار قرق اعلام شده و برای تولید نهالهای مناسب احیای این جنگلها در ۲۶ نقطه کشور در حدود ۹ میلیون اصله نهال کاشته شده است .

از لحاظ فنی ، بهره برداری بروش سابق تا حد زیادی منسوخ شده و روشهای مدرن و مکانیزه جای آنها را گرفته است .

بمنظور یکنواخت کردن روشهای بهره برداری از جنگل، تا کنون ۷۸ طرح جنگلداری در مساحتی بیش از ۲۱۰۰۰۰ هکتار از جنگلهای شمال ایران تنظیم شده که ۴۸ طرح آن هم اکنون مورد اجرا قرار گرفته است. با اجرای این طرحها فعلا میتوان کلیه مایحتاج کشور را که بالغ بر ۳۰۰۰۰۰ متر مکعب درخت در سال است تأمین نمود. علاوه بر این سالانه ۲۰۰۰۰۰ تن ذغال مورد مصرف کشور از طریق طرحهای جنگلداری در شمال تهیه و بتمام نقاط کشور حمل میشود. برای حفظ جنگلهای تنک حوزههای غربی و جنوبی و مرکزی کشور، تهیه ذغال از این جنگلها ممنوع شده و ذغال مورد احتیاج اهالی این مناطق از محل طرحهای جنگلداری و مازاد جنگلهای شمال تهیه و تأمین میشود.

باید تذکر داد که در نیازمندیهای عمومی بمصرف ذغال، بر اثر توسعه روز افزون وسایل سوخت نفت در سالهای اخیر تقلیل فاحشی روی داده است و این موضوع به حفظ جنگلها تا حد زیادی کمک میکند. علاوه بر مراقبت در حفظ جنگلهای طبیعی موجود، سازمان جنگلبانی از مدتی پیش دست بکار تهیه جنگلهای مصنوعی شده است، بطوریکه تا کنون در منطقه غرب تهران و در جادههای بین تهران و چالوس و تهران و رشت و حوزه مازندران و حوزه گرگان جنگل کاری مصنوعی شده و جنگلهای مصنوعی محدودتری نیز در خوزستان و کردستان و رضائیه ایجاد گردیده است. البته باید متذکر شوم که کارهایی که تا کنون درین مورد شده است بهیچوجه مراقان نمیکند، زیرا آنچه میباید درآینده درین زمینه انجام گیرد بسیار وسیعتر و بیشتر از این است. انتظار من این است که بمحض آنکه امکانات فنی اجازه

دهد و مخصوصاً کادر متخصص لازم فراهم گردد، تا آنجا که حقیقتاً قدرت بشر و ممکنات طبیعی و متأسفانه فرسایش زمین که عامل منفی مهمی در این مورد است اجازه دهد، چه از لحاظ اصلاح وضع جنگلهای طبیعی موجود و چه از راه ایجاد جنگلهای مصنوعی، بقدری پیشرفت حاصل شود که دوباره جنگلهای مملکت ما کاملاً احیاء شود و رونق و خرمی گذشته ازین بابت بسرزمین ما بازگردد.

* * *

بموازات توضیحاتی که درباره جنگلهای ایران داده شد، لازم است در مورد مراتع ایران که آنها نیز بموجب اصول انقلاب ششم بهمن ملی اعلام شده اند توضیح لازم داده شود. از وسعت این مراتع هنوز آمار دقیقی در دست نیست، ولی طبق برآوردهائی که شده تقریباً هشت میلیون هکتار مراتع خوب یا متوسط و در حدود ده میلیون هکتار مراتع مشجر جنگلی در کشور ما وجود دارد، و بقیه مراتع مخروطی یا منحنی و یا اراضی نیمه بایری است که از آنها برای چرا بطور محدودی استفاده میشود.

بهترین مراتع ایران را طبعاً در نواحی دریای خزر و نیز در قسمتی از مناطق غربی و شمال غربی ایران میتوان یافت. مراتع سایر قسمتهای کشور غالباً از گیاهانی پوشیده شده اند که بر حسب گرمسیر بودن یا سردسیر بودن نواحی در فصول مختلف میرویند و چراگاههای موقتی بوجود میآورند و غالباً بعلت زیادی چرا بسرعت رو بزوال میروند. غالب چراگاههای ایران در حال حاضر بعلت تأثیر آب و هوای خشک ویدی طرز استفاده ای که از آنها میشود دارای گیاهان خشن و ناسرغوب هستند و آثار فرسایش در بسیاری از آنها دیده میشود. در عوض مراتع

کم وسعتی نیز در داخل بعضی از دره ها و اراضی پست یافت میشوند که از زیادی رطوبت بصورت مرداب درآمدہ اند .

با توجه باینکه مراتع مرغوب ایران بیشتر در شمال و مغرب کشور یعنی در اطراف و دنباله رشته کوههای مرتفع البرز و زاگرس قرار گرفته اند ، دامداری ایران نیز بیشتر در این نقاط متمرکز شده و مراتع قشلاقی مهم از قبیل دشت سرخس و دشت گرگان و دشت مغان و مراتع زمستانی خوزستان و بختیاری در همین نقاط واقع شده اند . باید تذکر داد که از حیث ظرفیت مراتع ایران میتوانند تقریباً نصف خوراک دامهای موجود کشور را تأمین کنند، و بنابراین همواره برای مراتع دوبرابر ظرفیت آنها برای چرا فشار وارد میآید . در نتیجه غالب آنها سریعاً رو بانهطاط و زوال میروند ، و در عین حال دامهای موجود کشور نیز پیوسته نیمسیر و لاغر میمانند و در معرض ابتلاء بانواع بیماریها قرار میگیرند .

تا قبل از ملی شدن مراتع ، بیشتر چراگاهها در مالکیتهای خصوصی بود و فقط مراتع محدودی تعلق بدولت داشت . در نتیجه دامداران مجبور بودند به تحمیلات گوناگون مالکین مراتع تن در دهند . در عین حال چون بر اثر مکانیزه شدن تدریجی کشاورزی وسعت این مراتع پیوسته در حال کاهش بود دامداران دچار مضیقہ بیشتری شده و بناچار مراتع را با مال الاجاره زیادتر و بمدت محدودتری اجاره میکردند . گاه نیز اتفاق میافتاد که اشخاص متنفذ و متمکن مراتع خصوصی یا خالصه را اجاره کرده و بنوبه خود آنها را بدامداران کوچک و ضعیف بمبالغ بیشتری اجاره میدادند و در نتیجه دامداران نیز مجبور میشدند بطور غیر مستقیم این افزایش اجاره بها را از مصرف کنندگان

دریافت دارند و قیمت محصولات دامی را مرتباً ترقی دهند. از طرفی
مالکین خصوصی گاهی مراتع طبیعی را بحیل خود مورد استفاده‌های
دیگر قرار میدادند و دامداران ناگزیر بچراگاه‌های دیگر هجوم میبردند
وبالتیجه این مراتع بر اثر چرای بیش از حد ظرفیت روبزوال میگذاشتند.
بطور کلی بهره برداری مستقیم و غیر مستقیم از مراتع طبیعی تابع
منافع و سودجویی عده محدودی بود که طبعاً فکرمنافع اجتماع جایی
در محاسبات آنها نداشت.

با اعلام ملی شدن مراتع در سراسر کشور، این وضع نامطلوب
برای همیشه از میان رفت. این تغییر انقلابی نه فقط منطبق با مصالح
مالی ایران بود، بلکه اقدامی بود که در جهت موازین و تعالیم اسلامی
صورت میگرفت. قبلاً در بحث مربوط به نظام نوین آب در ایران
بدین حدیث اشاره کردم که: «مسلمانان در آب و آتش و چراگاه
شرکت عام دارند». اصولاً مطابق موازین فقه اسلامی جنگل و مرتع
نمیتواند مورد مالکیت خصوصی قرار گیرد، زیرا اساس مالکیت زمین
در اسلام کاری است که بر روی زمین انجام میگردد، و بهمین جهت
در صدر اسلام استفاده از مراتع حق همه مردم بود.

پس از ملی شدن این منبع ثروت طبیعی و خداداد کشور
و کوتاه شدن دست مالکین متنفذی که هیچ زحمتی در این مورد
نکشیده بودند، مراتع جهت چرا توسط سازمانهای مسئول دولتی
مستقیماً در اختیار دامداران گذاشته شد و عوایدی که توسط مالکین
بنام علف چر و حق المرتع و آب چر از دامداران دریافت میشد لغو
گردید، و با آزاد گذاردن چرا بطور رایگان در تحت شرایط و مقررات
فنی بی‌الا رفتن سطح زندگی دامداران کمک مؤثری شد و در عین

حال از ترفی بیدلیل قیمت محصولات دامی جلوگیری بعمل آمد .
بعلاوه دامداران متوجه شدند که هر قدر اصول مرتع داری را بهتر
رعایت کنند و بیشتر در حفظ مراتع بکوشند خود آنها ازین بابت
بیشتر سود خواهند برد . از طرف دیگر با ملی شدن مراتع دست
سازمان های مسئول در اقدامات عمرانی و ایجاد تأسیسات و تجهیزات
لازم از قبیل چاه و آبشخوار و پناهگاه باز شد ، و طرحهای لازم برای
علوفه کاری بیشتر جهت تأمین خوراک دامها تنظیم گردید ، و برای
رفع کمبود خوراک دامی کوشش شد که امور دامپروری با کشاورزی
تلفیق گردد .

درباره نوع دامداری ، باید گفت که متأسفانه تاچندی پیش
روشهای معمول کشور ما همان روشهای چند هزار ساله بیلاق و تشلاق
و استفاده ساده و ابتدائی از طبیعت بود ، و فقط مدت کوتاهی است که
کارهای اساسی از قبیل مبارزه صحیح با بیماریهای دامی و وارد کردن
نژادهای جدید و ساختن آغل و اصطبل بر طبق اصول جدید فنی و
استفاده بهتر از محصولات دامی آغاز شده است . با این وصف دامداری
در دهات و بین عشایر کشور هنوز وضع گسترشی یعنی صورت پراکنده
دارد و سرمایه گزاری و بهبود تکنیکی کار چنانکه باید مورد رعایت
قرار نگرفته است . دامداران به اصلاح خوراک دامها کمتر توجه دارند
و فقط در صدد افزایش تعداد دامهای خویش هستند . بعلاوه اصول
صحیح مرتع داری کمتر رعایت میشود . از طرف دیگر بعلت از دیاد
روز افزون ماشینهای کشاورزی پیوسته مراتع بیشتری تبدیل بمزارع
و باغات میشوند . برای مواجهه با این وضع میباید اولاً در حفظ آنچه
از مراتع طبیعی باقی مانده کوشش کامل شود ، ثانیاً بلافاصله طرحهای

کوتاه مدتی برای بهبود و احیای مراتع طبیعی به‌مورد اجرا گذاشته شوند، ثالثاً طرح‌های طویل‌المدتی جهت بهبود اساسی وضع مراتع و دامداری تنظیم و عملی گردند که در نتیجه اجرای آنها، علاوه بر چرای دامها در مراتع طبیعی باندازه‌ای که با ظرفیت این مراتع تطبیق کند در توسعه زراعت علوفه اقدام شود و بجای اینکه دام بچرا برود حتی المقدور خوراک در داخل اصطبل برای آن فراهم آید، و طبعاً در این صورت میباید سعی شود که مواد این خوراک از لحاظ شیمیائی و تأمین احتیاج بدنی و تقویت دام بهترین ترکیب را داشته باشد.

بطور کلی اصول طرح‌های کوتاه مدت و طویل‌المدتی که برای بهبود وضع مراتع و پیشرفت فن دامداری تنظیم و اجرا میشود، میباید عبارت باشد از: جلوگیری از چرای زیاده از ظرفیت دامها در مراتع و ایجاد موازنه بین تعداد دامهای موجود و میزان بازده چراگاهها، تأمین کسری و کمبود خوراک دامها از طریق توسعه علوفه کاری و تعلیم طرز استفاده از سایر مواد خوراکی بکشاورزان و دامداران، کشت نباتات مقاوم در مقابل عوامل نامساعد طبیعی در داخل مراتع، بذرافشانی دیم در مراتع، تلفیق دامداری با کشاورزی، متشکل ساختن دامداران در واحدها و شرکتهای بزرگ با سرمایه کافی برای اینکه بتوانند اقدامات عمرانی را مستقلاً طبق اصول فنی جدید و با اسلوب صحیح مرتع‌داری اجرا کنند، افزایش میزان تهیه و تولید انواع دیگر گوشت بمنظور کاستن از میزان احتیاج بگوشت گوسفند، تبدیل نژادهای فعلی بنژادهای مرغوب و اصیل، تربیت کادر کافی متخصص و مطلع در امر دامداری، بالا بردن سطح اطلاع فنی دامداران و کشاورزان علوفه‌کار.

برای آنکه برنامه‌های مربوطه بهبود وضع مراتع و دامداری بهترین صورتی طرح و اجرا شوند، لازم است از یکطرف کلیه مقررات و قوانین موجود که بنحوی از انحاء مربوط به مراتع میشوند هماهنگ و یکپارچه شوند، ثانیاً مقررات جامعی جهت حفاظت مراتع و بهره‌برداری کامل و صحیح از آنها وضع گردند و در صورت لزوم سازمانی بنام سازمان مراتع بوجود آید که وظیفه آن منحصرأ حفظ و بهره‌برداری و اصلاح مراتع کشور و پیشرفت امور دامداری مملکت باشد.

بدیهی است در این راه میباید با عواملی مختلفی مبارزه شود که مهمترین آنها عبارتند از: عدم آشنائی غالب دامداران و عشایر با اصول جدید دامداری و پائین بودن سطح فرهنگ و سواد در نزد آنها، بی‌اطلاعی بسیاری از کشاورزان از امر کشت صحیح نباتات علوفه‌ای و برقراری تناوب در زراعات بوسیله داخل کردن نباتات علوفه‌ای در گردش زراعی، کمی آب مشروب برای دامها، قلت کادر متخصص فنی، کافی نبودن تعداد مراکز و ایستگاههای مطالعاتی و آزمایشی و تعلیمی. ولی تردیدی نیست که همه این مشکلات که حاصل وضع نامطلوب گذشته است، هم‌آهنگ با اصلاحات و تحولات فنی که در کلیه رشته‌ها در جریان است تدریجاً برطرف خواهد شد، و اکنون که مراتع کشور در صورت ملی یافته‌اند، سازمانهای صلاحیتدار دولتی برنامه‌های خود را در مورد اصلاح و بهبود وضع آنها با آخرین اصول فنی دنیای متمدنی تطبیق خواهند داد، و مسلماً درین راه کمک و همکاری خود مردم بهترین ضامن توفیق آنها خواهد بود.

فروش سهام کارخانه های دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی

فروش سهام کارخانجات دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی، سومین اصل از اصول ششگانه ای بود که در ششم بهمنماه ۱۳۴۱ بمعرض مراجعه بآراء عمومی گذاشته شد و مورد تصویب ملی قرار گرفت.

این اصل در واقع مکمل اصل اول یعنی اصلاحات ارضی بود، و منظور اساسی از آن این بود که قسمتی از اعتبارات لازم جهت اجرای قانون اصلاحات ارضی تأمین گردد. ولی در عین حال چندین نتیجه دیگر از آن مورد نظر بود که هر یک از آنها چه از نظر اقتصادی و چه از لحاظ اجتماعی اهمیت خاص دارد.

طبق قانون فروش سهام کارخانه های دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی، همه کارخانه دولتی که در اختیار وزارت اقتصاد بود و از کارخانه های صنایع قند، صنایع نساجی، صنایع مصالح ساختمانی، صنایع پنبه و نوغان، صنایع شیمیائی و مواد غذایی تشکیل میشد بصورت سهامی درآمد و سهام این کارخانه ها پشتوانه امر اصلاحات ارضی قرار گرفت. با انتشار این سهام، به مالکانی که املاک آنها طبق قانون اصلاحات ارضی بفروش میرسید امکان آن

داده شد که سرمایه‌های خود را با خرید سهام این کارخانه‌ها در کارهای تولیدی و صنعتی بکار اندازند، و از این طریق این سرمایه‌ها بجای آنکه راكد بمانند یا احياناً مورد معاملات غير سالم قرار گیرند در امور تولیدی مورد استفاده واقع شوند.

هدف دیگر این بود که با فروش کارخانه‌های دولتی این کارخانه‌ها بصورت شرکت سهامی اداره شوند و از این راه مردم در کارهای تولیدی و اقتصادی دخالت بیشتری داشته باشند، و این خود از مفاهیم اساسی اصول انقلاب بود.

برای تأمین این منظور شرکتی بنام «شرکت سهامی کارخانه‌های دولتی» از مجموع کارخانه‌هایی که بصورت شرکتهای سهامی درآمده بود تأسیس گردید که از سرمایه آن ۳۴ درصد مربوط بکارخانه‌های قند، ۳۸ درصد مربوط به کارخانه‌های نساجی، ۹ درصد مربوط بکارخانه‌های پنبه و نوغان، ۷ درصد مربوط بکارخانه‌های مصالح ساختمانی و ۳ درصد مربوط بکارخانه‌های شیمیائی و مواد غذایی است. قیمت کل این کارخانه‌ها ۷۷۰ میلیون ریال است که به ۱۰۰۰ سهم پنجاه هزار ریالی تقسیم شده است. سود این کارخانه‌ها از طرف بانک کشاورزی ایران نمایندگی دولت حد اقل بمیزان صدی شش در سال تضمین شده است.

شرکت سهامی کارخانه‌های ایران از بدو تأسیس خود موفق شده است با همکاری سازمان برنامه‌های مهمی در راه تکمیل و توسعه این کارخانه‌ها بردارد. در نتیجه این اقدامات محصول قند و شکر یازده کارخانه قند دولتی در سال از ۸۰۰ تن به ۱۰۰۰ تن افزایش یافته است. برای بهبود و توسعه فرآورده‌های کارخانه‌های

نساجی متعلق باین شرکت که سرمایه آنها دو میلیارد ریال و تعداد کارگران و کارمندانشان بیش از ۷۰۰ نفر است طرح پنجساله‌ای تهیه شده که با اجرای آن سود قابل توجهی بصاحبان سهام تعلق خواهد گرفت. همچنین در امر توسعه فعالیت کارخانه‌های صنایع پنبه، صنایع نوغان، صنایع شیمیائی و مواد غذایی و صنایع مصالح ساختمانی، برنامه‌های خاصی با مطالعات لازم تهیه و بمورد اجرا گذاشته شده است.

توجه باین رشته از صنایع، در واقع جزئی از طرح وسیعی است که بر اساس صنعتی شدن مملکت در مورد توسعه کلیه صنایع موجود و ایجاد صنایع جدید در دست اجرا است.

برای تسریع این توسعه صنعتی، دولت وظیفه خود را ازدو طریق انجام میدهد: یکی از راه ایجاد صنایع در بخش عمومی، دیگری بوسیله ایجاد یک محیط مساعد برای سرمایه گذاری خصوصی و حمایت و تشویق آن. در مواردی نیز بمنظور جلوگیری از انحصار و تعدیل قیمت‌ها و بهبود کیفیت کالا، دولت دوشادوش صنایع خصوصی بفعالیت صنعتی مبادرت میکند.

در مناطق دور و عقب افتاده کشور که ممکن است سرمایه گذاری در آنها از نظر خصوصی جالب نباشد، دولت موظف است در توسعه صنایعی که بتواند از منابع محلی استفاده کرده و موجب ازدیاد فعالیت اقتصادی و بالا بردن سطح درآمد در آن ناحیه شود اقدام نماید.

بهره برداری از همه فعالیت‌های صنعتی در درجه اول مستلزم ساختن زیربنای اقتصادی و اجتماعی استواری است که مهمترین اصول آن توسعه منظم راهها و بنادر و وسائل مخابراتی و ارتباطی و همچنین

تربیت کادرهای مجهز فنی و انجام مطالعات و تحقیقات وسیع صنعتی است. علاوه بر این اقدامات دیگری بمنظور حمایت و تشویق سرمایه گزاری برای توسعه صنعتی از طرف دولت لازم است که اصول آنها حمایتهای گمرکی و معافیتهای مالیاتی و پرداخت وامهای صنعتی با شرایط آسان و کمک بصادر کنندگان و تضمین سرمایه های خارجی است.

بمنظور تجهیز حد اکثر منابع کشور برای تسریع توسعه اقتصادی و صنعتی، نقش مهمی بعهدده سرمایه گزارها و فعالیتهای خصوصی محول شده است. برای توسعه صنایع که بمنظور تسریع رشد اقتصادی کشور مفید و ضروری تشخیص داده میشوند، دولت کمال علاقه را دارد که سرمایه داران خصوصی اقدام بایجاد این صنایع بنمایند، لیکن اگر بعلت عدم تکافوی منابع مالی یا عدم تحصیل میزان سود کافی و یا بجهت دیگر سرمایه گزاران خصوصی پیشقدم برای ایجاد این صنایع نشوند دولت رأساً در تأسیس صنایع مورد نظر اقدام میکند. در توسعه صنعتی از راه سرمایه گزاریهای خصوصی، هدف این است که نه تنها سرمایه های بزرگ خصوصی بلکه پس اندازها و سرمایه های کوچک افراد نیز که مجموع آنها رقم قابل ملاحظه ای را تشکیل میدهند بکار انداخته شوند.

اقدامات مربوط بایجاد بورس و تشویق تأسیس شرکتهای سهامی بیشتر بهمین منظور صورت میگیرد. بدین ترتیب سعی میشود که کلیه طبقات کشور اعم از سرمایه دار و کارگر و کشاورز و معلم و کارمند اداری و غیره، هر یک در صورت تمایل سهمی در توسعه صنعتی و نتایج حاصله از آن داشته باشند تا پیشرفت صنعت وضع

طبقات متوسط اجتماع را بالاتر برده و باعث ایجاد محیط اجتماعی سالمتر و افزایش ثبات آن گردد.

علاوه بر استفاده از منابع خصوصی داخلی، ما دارای یک سیاست تشویقی نسبت به سرمایه‌گذاری خارجی هستیم، و در رشته‌هایی که ایجاد یک صنعت احتیاج به سرمایه بزرگ و تجربه و اطلاعات فنی زیاد و دسترسی به بازارهای خارجی داشته باشد و تأمین آنها بوسیله عوامل داخلی ممکن نباشد سرمایه‌گذاران خارجی اجازه می‌دهیم که در کشور ما با مشارکت با سرمایه خصوصی و یا دولتی به فعالیت صنعتی بپردازند، و در ضمن تضمین لازم برای بازگرداندن سرمایه و سود حاصله از آن به خارج از کشور بدین سرمایه‌گذاران می‌دهیم.

برای اینکه برنامه‌های دولت در مورد توسعه صنعتی کشور بخوبی انجام پذیرد، در نظر است سازمان مجهز و با قدرتی برای گسترش و توسعه صنایع بوجود آید که عهده‌دار تأسیس و اداره واحدهای صنعتی جدید شده و در عین حال در اداره صنایع پراکنده موجود دولتی که هنوز بصورت شرکتهای سهامی در نیامده‌اند نظارت صحیح بنماید. این سازمان موظف است اقدامات لازم را بمنظور رفع یک مشکل بزرگ صنایع موجود یعنی ضعف مدیریت صنعتی بعمل آورد و همچنین کادر فنی واحدهای صنعتی را تقویت کند و تحقیقات صنعتی را تشویق نماید. همچنین این سازمان وظیفه دارد هر گروه‌های مشابهی از صنایع اساسی را که در آینده بوسیله دولت ایجاد خواهد شد حتی المقدور در یک ناحیه از کشور متمرکز نماید تا قطبهای تخصصی صنعتی در نقاط مناسب مملکت بوجود آید و بدین ترتیب اجرای برنامه‌های عمران منطقه‌ای تسهیل گردد. این سازمان در عین حال مسئول اداره

صنایعی خواهد شد که در حال حاضر در دستگاه‌های مختلف دولتی
پراکنده هستند، و اقدامات لازم را بمنظور رفع نواقص فنی و تقویت
مدیریت و تعلیم کادر تخصصی نه تنها برای واحدهای خود بلکه
برای واحدهای بخش خصوصی صنایع نیز بعمل خواهد آورد.

این سازمان در طرز کار و اتخاذ تصمیم آزادی عمل خواهد
داشت و مانند شرکتهای خصوصی بر اساس قانون تجارت عمل
خواهد کرد. انتظار می‌رود که سازمان مذکور بتدریج با افزایش بهره‌وری
و سودآوری واحدهای خود مردم را علاقمند بخرید سهام این واحدها
بنماید و در پاره‌ای از موارد حتی ممکن است با تضمین سود سهام واحد
یا انتشار اوراق قرضه تضمین شده برای تجهیز پس اندازهای مردم
و سرمایه‌گذاری آنها در صنایع اقدام نماید.

براین اساس انتظار می‌رود که سازمان گسترش و نوسازی صنایع
ایران عامل اساسی و مهمی در جهش اقتصادی و صنعتی کشور شده
و نظم نوینی در تأسیس و اداره صنایع بزرگ بوجود آورد، و در عین حال
سعی کند عامه مردم را در فعالیتهای وسیع صنعتی کشور شریک کند
تا منافعی که از این فعالیتهای حاصل میشود بین عده زیادتری از مردم
که صاحبان پس اندازهای کوچکی هستند پخش گردد.

هکیم شدن کارگران و سود کارگاهها

تاریخ کار و کارگری یکی از تلخ ترین و شاید غم انگیزترین فصول تاریخ بشری است. طی قرون متمادی، آنقدر حقوق کارگران مورد تخطی و تجاوز قرار گرفته، آنقدر دسترنج ایشان استعمار شده و آنقدر این طبقه زحمتکش و شریف بانواع مختلف قربانی داده است که ترازنامه آن واقعاً برای وجدان بشری امروز بسیار ناراحت کننده است، و ما باید خداوند را از اینکه در عصری زندگی میکنیم که این وضع جای خود را در غالب نقاط جهان در درجات و حدود مختلف به احترام و رعایت حقوق طبقه کارگر داده است، سپاسگزار باشیم.

بطور کلی تقریباً همه امپراتوریهای بزرگ گذشته جهان در مورد فشار بر طبقه کارگر هماهنگ بوده اند. معهذاً باید منصفانه گفت که در کشورهای بزرگ باستانی ازین حیث تفاوت فاحشی وجود داشته است که در باره آن قضاوت تاریخ بنفع کشور ما است، زیرا اسنادی که در دست است نشان میدهد که رفتاری که در ایران قدیم با کارگران معمول بوده از لحاظ انسانی با رفتاری که در جوامع باستانی مصر و آشور و چین و غیره با طبقه کارگر میشده قابل مقایسه نبوده است.

تقریباً در تمام این کشورها ، کارهای بزرگ ساختمانی که با سلاطین وقت صورت می‌گرفته جنبهٔ بیگاری یعنی کار اجباری و بیمزد داشته است. در بارهٔ بزرگترین اثر ساختمانی عصر باستانی یعنی اهرام مصر اطلاعات دقیقی توسط هرودوت بما داده شده است. این مورخ که خود در قرن پنجم پیش از میلاد این اهرام را از نزدیک دیده‌است ، مینویسد که برای ساختن هرم بزرگ مصر یکصد هزار کارگر مدت بیست سال تمام مشغول کار بودند ، و درین مدت این عده تنها با نیروی بدنی خود دو میلیون قطعه سنگ تراشیده را که حجم کلی آنها بمقیاس امروزی ۲,۵ متر مکعب بوده‌است از سطح زمین تا با ارتفاع قریب ۱۵۰ متر روی هم سوار کردند . بالا بردن و نصب هر یک از این قطعات که بطور متوسط دوتن وزن داشته ، مستلزم کار بدنی طاقت فرسای سی نفر در مدت دو روز بوده است .

همهٔ کارگران اهرام از میان مردان قوی هیکل مصر انتخاب و بصورت اجباری و براساس بیگاری بکار گماشته میشدند . از این افراد تقریباً هیچکدام جان سالم بدر نبردند ؛ برخی در زیرسنگهای عظیم خرد شدند ، عده‌ای از ضربات شلاق نگاهبانان جان سپردند و بقیه نیز قربانی سنگینی کار شدند تا هرم بزرگ مصر ساخته شد ، و با خاطرهٔ همین بیگاریهای پرمشقت و غیر انسانی بود که سلاطین سازندهٔ اهرام از طرف مصریان فراعنهٔ جابر لقب گرفتند .

در این سوی دیگر دنیا ، یعنی در امپراتوری چین ، تاریخ شاهد تکرار این ماجرا بصورتی بازهم غیر انسانی تر و در مقیاسی وسیعتر بود . تقریباً مقارن با اواخر دوران هخامنشی بود که در آن کشور ساختمان دیوار معروف چین آغاز شد . این دیوار رویهم

۳۶۰ کیلومتر طول داشت و بطور متوسط پهنای آن دو متر و ارتفاعش بین هفت و هشت متر بود. برای ساختن این دیوار عظیم با مرخاقان چین نه تنها روستائیان جوان از سراسر کشور به بیگاری گرفته شدند، بلکه عده‌ای از کارمندان دولت و بعد تمام زندانیان کشور و بالاخره صنعتگران و هنرمندان بکار اجباری خوانده شدند. در تمام مدت بنای دیوار دسته‌دسته از کارگران از پای درافتادند و در داخل دیوار دفن شدند و بعنوان مصالح بنا بکار رفتند. مورخین در این باره همداستانند که تعداد این قربانیان حد اقلی به ۴ نفر رسید.

ولی در همان ادوار، ما در ایران شاهد مقررات کارگری بسیار انسانی تری هستیم که جزئیات آن توسط الواح مکشوفه در تخت جمشید هم اکنون در اختیار ما است. این الواح که تعداد آنها تقریباً ۳۰۰ است در کاوشهایی که در حدود سی سال پیش توسط هیئتهای علمی امریکائی و آلمانی و ایرانی در تخت جمشید صورت گرفت بدست آمد، و هنوز هم قرائت بسیاری از آنها پایان نیافته است. درین باره تا کنون چند اثر تحقیقی خوب توسط اریک اشمیت و جرج کامرون دانشمندان ایران شناس امریکائی بچاپ رسیده است.

از میان آن الواحی که تا کنون خوانده و ترجمه شده، در حدود ۱۸ لوحه مربوط بتشکیلات کارگری زمان هخامنشی است که مندرجات آنها اطلاعات جالبی در باره تقسیم کار، مزد کارگران، مقررات مربوط بکارگران خارجی، تساوی مزد زنان و مردان کارگر و مقدار عایدات آنها بدست ما میدهد. از این اطلاعات معلوم میشود که اولاً در ساختن بنای معظم تخت جمشید و طبعاً سایر ابنیه سلطنتی و دولتی ایران کارگران بصورت بیگاری و کار اجباری بکارگماشته نشده‌اند، بلکه

بکلیه آنها مزد پرداخته شده و این پرداختها نیز تابع اصول و مقررات روشن و منظمی بوده است. ثانیاً میزان اجرت بر اساس نوع و ارزش کار تعیین میشده و در این مورد بین زن و مرد کارگر تفاوت محسوسی وجود نداشته، بطوریکه گاه مزد یک زن متخصص سه یا چهار برابر مزد یک کارگر ساده مرد بوده است. این موضوع مخصوصاً از لوحه ای که مربوط به نهمین سال پادشاهی خشایارشا است و در آن وضع کار و مزد ۲۷ کارگر مرد، ۲۷ کارگر زن و ۲۳ دختر کارگر ثبت شده بخوبی مشهود است.

این نکته نیز جالب است که اصولاً طبقه بندی مشاغل بر اساسی که امروزه نیز در جوامع متمدنی معمول است در اینجا مورد نظر بوده، بطوریکه بعضی از کارمندان دفتری که طبعاً افراد باسواد و ممتازی بوده اند کمتر از کارگران متخصص مانند سنگتراشان و زرگران حقوق دریافت میداشته اند. کارگران مجاز بوده اند که حقوق خود را بطور نقدی یا جنسی و یا قسمتی نقد و قسمتی بطور جنسی دریافت دارند.

الواح مکشوفه تخت جمشید از یک رسم دیگر نیز حکایت میکند که نشان میدهد پیشرفت کار بخصوص بر اساس تشویق و نه بر اصل تحمیل و اجبار تکیه داشته است، و آن پادشاهی است که در مقابل کار زیادتر از وظیفه یا انجام کارهای شایسته و خاص داده میشده است. رمان گیرشمن دانشمند فرانسوی که قسمت مهمی از عمر خود را در تتبع و مطالعه در تاریخ و باستانشناسی ایران صرف کرده، درین باره مینویسد: «... محققاً نباید توقع داشت که در ایران آن روز قوانین مدونی در مورد کارگران وجود داشته باشد، اما نشانه های مشخصی از اقدامات مربوط بکارگران در دست ما است و میتوان بطور

کلی گفت که دولت وقت بطبقه کارگر علاقمند بوده و تا آنجا که اصول آن عهد اجازه میداده نوع کار و مزد افراد این طبقه را تنظیم میکرده است. « از وضع کارگران ایرانی در دوره‌های اشکانی و ساسانی اطلاع زیادی در دست نیست، ولی میدانیم که در زمان ساسانیان اداره‌ای برای رسیدگی بوضع کارگران وجود داشته که عنوان رئیس آنرا در عصر اسلامی «محتسب» ترجمه کرده‌اند، و بهمین جهت در حکومت اسلامی نیز یکی از وظائف محتسب رسیدگی بشکایات کارگران بوده است.

اسلام، بمقتضای روح و مفهوم عدالت طلبی خویش طبعاً طرفدار تأمین حقوق حقه کارگران بود. نمونه‌ای از این توجه را در این جمله از نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام میتوان یافت که: «کسانی که با بازوی خود کار میکنند و از راه عرق جبین اسرار معاش مینمایند بگردن همه مردم حق دارند. لاجرم باید بدانان مزد عادلانه داده شود و کسی زحمتشان را بهدر ندهد.»

در باره وضع کارگران و پیشه‌وران در دوره‌های اسلامی ایران بخصوص دوران صفوی، جهانگردان خارجی اطلاعات نسبتاً جامعی در دسترس ما گذاشته‌اند که در این جا فرصت نقل آنها نیست. ولی هیچکدام از این اطلاعات از توجه خاص بتأمین حقوق کارگران حکایت نمیکند. این وضع نه تنها در ایران بلکه در جوامع متمدنی غرب کم و بیش در همان زمان وجود داشته است. حتی در آغاز قرن نوزدهم، در گزارشی که توسط دکتر گراپن عالم اقتصاد فرانسوی در باره وضع کارگران در اروپای آن زمان تهیه شده چنین میخوانیم: «بکارگردان ازای کارش جز حاصلی نا چیز داده نمیشود، بطوریکه زیستن برای او غالباً فقط مفهوم نمردن را دارد. دستمزدش رضایت بخش و کافی نیست.

غذایش مرکب از نان و سیب زمینی است، و با چنین غذای محقری ناگزیر است لااقل پانزده ساعت در روز کار کند. حتی اطفال شش تا هشت ساله بکارهای سنگینی از قبیل مراقبت از ماشینها گماشته میشوند و غالباً پانزده ساعت و حتی بیشتر در محیطی نا سالم و آلوده به بیحرکتی مستمری میشوند که با طبیعت اطفال مخالف است.»

در آن هنگام در بسیاری از کشورهای جهان اصولاً قوانینی برای حقوق کارگران وجود نداشت، ولی در آن کشورهایی هم که چنین قوانینی وجود داشت، یعنی در کشورهای متمدنی اروپا، غالباً این قوانین باری از دوش طبقه کارگر برنمیداشت، و از این جا بود که ناراحتیها و تظاهرات و طغیانهای کارگری روز بروز توسعه یافت و جنبشهای سندیکائی آغاز شد. بدیهی است با توسعه روز افزون ماشینیسیم، هم موقعیت و اهمیت طبقه کارگر بیشتر شد و هم وضع قوانین و مقرراتی که بتواند منافع حقه این طبقه را تضمین کند ضرورت کاملتری پیدا کرد. در عین حال مسائل کارگری از صورت ملی بیرون آمد و تدریجاً جنبه بین المللی یافت، چنانکه در سال ۱۸۶۳ اولین شرکت اجتماعی بین المللی کارگری در لندن تشکیل شد.

در آن موقع رژیم اقتصادی قرن نوزدهم که صرفاً بر اساس نفع شخصی و عدم توجه بمقتضیات اجتماعی استوار بود موجب بروز عدم تعادل بازرسی در عواید کارفرمایان شده بود. عقائد و نظریات اقتصادی علمای کلاسیک نیز چندان پدید کارگران نبود و تئوریهایی که از طرف آنان در باره مزد و بهره کار ابراز میشد ترفیه حال کارگر را در برنداشت، در صورتیکه با پیدایش صنایع جدید و مؤسسات بزرگ صنعتی، کارگران روز بروز توقعات بیشتری از کارفرمایان داشتند که بانقش حساس و مؤثر

آنهادر بکار انداختن چرخ این مؤسسات و افزایش درآمد برای کارفرمایان تناسب داشته باشد.

براین اساس بود که تدریجاً طرحهای مختلفی برای بهبود وضع کارگران پیشنهاد و عرضه شد که یکی از آنها شرکت کارگران در منافع کارگاهها بود. ولی میتوان گفت که با وجودی که از نخستین مرحله طرح این نظریه در حدود یک قرن و نیم میگذرد، هیچ موقع و در هیچ جا این طرح بدان صورت قاطع و عمومی که پس از ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ در کشور ما بمورد اجرا درآمد اجرا نشده است.

بدیهی است سازمانهای بزرگ کارگری همواره طرفدار و هواخواه اشتراک کارگران در منافع کارگاهها بوده اند، بطوریکه در سال ۱۸۸۹ اصولاً یک کنگره بین المللی درین باره در پاریس و بعد هم کنگره مشابهی در امریکا تشکیل شد.

در برخی از کشورهای بزرگ صنعتی، این طرحها در مؤسسات معینی داوطلبانه بمورد اجرا گذاشته شده است. ولی بنظر ما این کار، چه از نظر اقتصاد ملی و چه مخصوصاً از لحاظ تعمیم عدالت اجتماعی، مهتر و اساسی تر از آن است که مدیران یک شرکت یا کارخانه فقط بنا بتمایل خود آنرا بصورتی کم یا بیش محدود عملی سازند، و اصولاً اجرای چنین طرحی در چند کارگاه و عدم اجرای آن در سایر کارگاههای یک کشور خود تبعیضی است که با مفهوم واقعی عدالت سازگار نیست.

اگر صرفاً سوابق این امر را از نظر علاقه خصوصی رؤسای کارگاهها
با اجرای آن مورد نظر قرار بدهیم ، میتوانیم بگوئیم که در ایران نیز
چنین فکری بکلی نامأنوس نبوده، منتها همیشه صورتی ساده و ابتدائی
داشته و صرفاً مبتنی بر روح خیرخواهی شخصی یا اعتقادات مذهبی
کارفرمایان بوده است. مثلاً برخی از کارفرمایان کارگاههای کوچک
در اعیاد مذهبی غدیر یا فطریا در عید نوروز بصورت دستلاف کمکه‌های
نقدی بکارگران میکردند و یا هنگام ازدواج کارگران خود یا تولد
فرزندان آنها بدیشان داوطلبانه انعام میدادند. ولی هدیه‌ی است که
این نوع کارهای خیرخواهانه و شخصی را نمیتوان علامت یک اقدام
مملکتی بنفع طبقه کارگر محسوب داشت.

از لحاظ قوانین مختلف کار برای تأمین حقوق کارگران ، باید
گفت که چنین قوانینی از مدتی قبل در ایران وجود داشته است .
در سال ۱۳۲۳ بدین منظور اداره مستقلی بنام اداره کل کار برای
رسیدگی بشکایات کارگران و رفع اختلافات آنها با کارفرمایان تأسیس
شد که بعداً توسعه یافت و بصورت وزارت کار و تبلیغات و سپس
بصورت وزارت کار درآمد و اکنون تبدیل به وزارت کار و امور اجتماعی
شده است. شورائی نیز بنام شورای عالی کار و اقتصاد در سال ۱۳۲۳
ایجاد شد که نخستین قانون کار در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ توسط آن وضع
گردید. از مشخصات این قانون تقلیل ساعات کار روزانه به هشت ساعت
در روز یا چهل و هشت ساعت در هفته بود، زیرا تا قبل از تدوین این قانون
هیچگونه مقرراتی درین مورد وجود نداشت.

در همین قانون مرخصی هفتگی و تعطیلات سالانه با استفاده از حقوق برای کارگران در نظر گرفته شده و کار اطفال کمتر از دوازده سال و کار شبانه برای زنان و دختران و اطفال کمتر از شانزده سال ممنوع شده بود. درباره دستمزد کارگران مقرر شده بود که حد اقل دستمزد کارگر باقتضای نقاط مختلف کشور باید طوری باشد که زندگی او و عائله اش را تأمین کند، و در نظر گرفته شده بود که میزان حداقل دستمزد در نقاط مختلف کشور در آغاز هر سال توسط هیئت وزیران برای مدت یکسال تعیین و با تصویب شورای عالی کار بمورد اجرا گذاشته شود.

متأسفانه در عمل این قانون بسبب نداشتن ضمانت اجرای لازم مورد اجرا قرار نگرفت و نتوانست در رفع مشکلات موجود مؤثر گردد. در نتیجه در سال ۱۳۲۷ قانون دیگری توسط دولت تهیه و تقدیم مجلس شد که با تغییراتی بتصویب رسید. در این قانون تشکیل صندوقی بنام صندوق تعاون و بیمه کارگران جهت معالجه کارگران بیمار یا آسیب دیده و یا پرداخت غرامت بدانهائیش بینی شده بود که سیایست سرمایه آن از طریق کمک کارگران و کارفرمایان تأمین شود. با این که این قانون رأساً نسبت بقوانین گذشته مزایائی داشت، ولی نداشتن ضمانت اجرای کافی و عدم تعیین مجازاتهای جزائی لازم برای متخلفین از مقررات آن، باعث شد که این قانون نیز پاسخگوی احتیاجات کارگران نبوده و نتواند مشکلات واقعی آنها را حل کند.

بالاخره در سال ۱۳۳۷ لایحه قانونی دیگری که با همکاری وزارت کار و سازمان برنامه و اطاق بازرگانی و سندیکاهاى مهم

کارگری و مؤسسات صنعتی و نماینده دفتر بین المللی کارتدوین شده بود بمجلسین ایران تقدیم گردید و در فروردین سال بعد بصورت قانون درآمد.

با تمام اینها هنوز مسئله اصلی و اساسی حل نشده بود، یعنی با همه اقداماتی که بنفع کارگر در نظر گرفته شده بود هنوز کارگر نمیتوانست احساس کند که وجود او و قدرت بازوی او مورد استفاده استثماری نیست، و وی در جائیکه کار میکند فقط جنبه یک مزدو ساده را ندارد. این احساس تنها موقعی میتواندست برای او حاصل شود که بداند او در کاری که انجام میدهد سهمی دارد. چنین شرکتی نه فقط از لحاظ مادی برای او مهم بود، بلکه بخصوص ازین نظر اهمیت داشت که وی واقعاً احساس کند که به شخصیت او و بکار و زحمت او احترام گذاشته شده است و میشود.

در همان سال که قانون تازه کار بمجلسین داده شده بود، در یکی از مصاحبه های مطبوعاتی خود گفتم: «همچنانکه رعایا را صاحب زمین میکنیم تا احساس نمایند که از این مملکت مستقیماً سهمی دارند و با چنین احساسی خود را در حفظ این آب و خاک مسئول بدانند، باید در مورد کارگران کشور نیز کاری کنیم که همین حس در آنها نسبت بکارخانه ای که در آن کار میکنند ایجاد شود.»

باید گفت که از نظر مصالح اقتصادی مملکت نیز این موضوع برای ما اهمیت داشت، زیرا چنانکه قبلاً گفته شد کشور ما برای ترقی و پیشرفت کامل خویش باید بصورت یک کشور صنعتی درآمد، و بنابراین هر قدر کارگر ایرانی بکار خود علاقه بیشتری داشته باشد

و با کوشش و دلسوزی زیادتری کار کند و دارای تخصص فنی کاملتری باشد طبعاً بازده صنعتی کار او بالاتر خواهد رفت . علیهذا مسئله شریک کردن کارگران در منافع کارگاهها چه از نظر اقتصاد کشور، چه از لحاظ تأمین منافع بیشتری برای این طبقه زحمتکش و شرافتمند، و چه بنظور دادن حیثیت و شخصیت معنوی و اجتماعی زیادتری بدانها ، امری بود که نه تنها مفید بلکه لازم بود .

روز اول که این موضوع را مطرح ساختم عده‌ای اظهار نگرانی کردند و گفتند اگر چنین نظری تحقق یابد دیگر چطور سرمایه گزار جرئت بکند و تشویق بشود که سرمایه گزاری بکند ، زیرا کارگر در صورت سهم شدن در سود کارخانه طبعاً در کارها اظهار نظر خواهد کرد و طرز کار کارخانه و سیستم کار بکلی بهم خواهد خورد . شاید امروز این عده واقعاً ازین بابت نگران بودند ، ولی همانها امروز نه فقط اعتراضی نمیکنند ، بلکه با توجه بنتایج حاصله معترفند که ازین راه بمراتب فرآورده‌های کارخانه‌ها بالاتر رفته و ضایعات آنها کمتر شده است ، و در عین آنکه کارگر استفاده بیشتری میبرد کارفرما نیز زیان نمیکنند؛ و نه تنها زیان نمیکنند ، بلکه محیط کار بسیار بهتری برای او فراهم میشود ، زیرا امروزه هر کارفرما باید بداند که کار در یک محیط جبر و کراه و وجود یک حالت سوء ظن و بی اعتمادی متقابل نه برای او فایده‌ای دارد و نه برای کارگران ، و اگر باید کار مثبتی صورت گیرد چنین کاری فقط در یک محیط صمیمیت و همکاری و اعتماد متقابل امکان پذیر است .

بقول جونس عالم اقتصاد انگلیسی : « واقعیت عصر حاضر

این است که منافع هر کارگر با منافع سایر کارگران، و سود هر کارفرما با سود سایر کارفرمایان بهم آمیخته است. درین صورت باید منافع این دو طبقه با هم جوش بخورد تا بکمک آنها اقتصاد سالم و زاینده‌ای بوجود آید.

از طرف دیگر فراموش نکنیم که در عصر ما، عصری که همه انسانها دارای شخصیت و احترام انسانی خاص خود هستند و دیگر حقاً هیچ امتیازی بجز امتیاز ابراز شایستگی و استعداد بیشتر نباید برای کسی وجود داشته باشد، مسائل اقتصادی از مسائل اجتماعی و اخلاقی جدا نیستند و نمیتوان مانند گذشته علم اقتصاد را فقط یک واقعیت خشک ریاضی دانست. امروزه باید مطالعات اقتصادی تأمین عدالت اجتماعی و بهبود زندگی عمومی را نیز بعنوان یکی از ارکان اقتصاد در بر گیرد و از نظر توزیع ثروت قوانین اخلاقی و انسانی قوانین اقتصادی را تکمیل کنند.

با توجه بتمام این حقایق و واقعیتها بود که اصل سهام کردن کارگران در منافع کارگاههای صنعتی و تولیدی بعنوان چهارمین اصل انقلاب بملت ایران عرضه گردید، و با اعلام رأی ملی این اصل بصورت لایحه قانونی سهام شدن کارگران در منافع مؤسسات صنعتی و تولیدی جنبه قانونی پیدا کرد و در سراسر کشور بمعرض اجراء گذاشته شد.

با اجرای این قانون، امروزه کارگر ایرانی از مترقی‌ترین قوانین دنیا در این زمینه برخوردار شده است، و از نتایج این وضع هم کارفرمایان، هم کارگران هم اقتصاد ملی ایران بهره‌مند گشته‌اند.

بموجب این قانون، کارفرمایان کارگاه‌هایی که مشمول قانون کار هستند مکلف شدند تا خردادماه سال ۱۳۴۲ پیمان‌های دسته‌جمعی بر اساس اعطاء پاداش متناسب با استحصالی یا صرفه‌جویی در هزینه‌ها یا تقلیل ضایعات یا سهم کردن کارگران در منافع خالص کارگاهها یا روش‌های مشابه دیگر یا طرقی مرکب از دو یا چند روش مذکور که موجبات افزایش درآمد کارگران را فراهم سازد با نماینده کارگران کارگاه یا سندیکای حائز اکثریت کارگاه منعقد سازند و یک نسخه از پیمان دسته‌جمعی مذکور را بوزارت کار و خدمات اجتماعی ارسال دارند. بموجب ماده دیگری از همین قانون مقرر گردید «چنانچه توصیه‌های وزارت کار و خدمات اجتماعی در مورد انعقاد پیمان‌های دسته‌جمعی مورد قبول کارفرما قرار نگیرد کارفرما مکلف است کارگران خود را در منافع خالص کارگاه سهم کند، و میزان این سهم که بموجب تشخیص وزارت کار و خدمات اجتماعی و تأیید کمیسیون خاصی که ترکیب اعضای آن در قانون تصریح شده است معین میشود، ممکن است تا بیست درصد از منافع خالص برسد».

در خردادماه سال ۱۳۴۲ قانونی بنام متمم قانون سهم کردن کارگران در منافع مؤسسات صنعتی و تولیدی وضع شد و مواد قانون اصلی را طبق تجاربی که در عمل حاصل شده بود تکمیل کرد.

در اجرای قانون مذکور و متمم آن تا کنون قدم‌های مؤثری برداشته شده است. بسیاری از کارگران کارگاه‌های تولیدی و صنعتی یا سندیکاهای مربوطه با کارفرمایان خود بعقد قراردادهای دسته‌جمعی مبادرت ورزیده و با کاهش از میزان ضایعات و افزایش تولید بر اثر اجرای سیستم استحصالی بهتر، سود ویژه کارگاه‌هایی را که

در منافع آنها سهیم شده‌اند بالا برده‌اند. آخرین آمارهای مربوط بانعقاد پیمانهای دسته جمعی حاکی است که تا باسروز قریب ۹۰۰۰۰ کارگر در بیش از یکهزار کارگاه مختلف در کلیه استانهای کشور چنین پیمانهائی را منعقد ساخته‌اند.

بموازات برقراری این نظام جدید در کارگاهها، در زمینه برقرار کردن روابط و نظام صحیح صنعتی و انسانی در مؤسسات تولیدی کشور و گسترش شبکه‌های تعاونی کارگری بمنظور حفظ قدرت دستمزدها و بهبود شرایط کار کارگران کم‌درآمد، و توسعه سازمانهای کارگری و کارفرمائی بمنظور افزایش حقوق اجتماعی کارگران، و نیز در زمینه اعطای وامهای مسکن و وامهای ضروری، و استفاده بهتر از کمکهای سازمانهای بین‌المللی و تطبیق آن با مقتضیات و شرایط موجود در کشور نیز اقدامات اساسی وسیعی آغاز شده است. بمنظور کمک بیشتری در کار کارگران بانکی بنام « بانک رفاه کارگران » تأسیس شده‌است که وظیفه اصلی آن دادن وام و اعتبار به کارگران و همکاری در رفع نیازمندیهای مشروع آنهاست. از نیمه دوم سال ۱۳۴۳ تا کنون ۲۵ شرکت تعاونی اعتبار کارگری که مجموعاً در حدود ۱۲۰۰۰۰ کارگر عضویت آنها را دارند براهنمائی یا مساعدت این بانک تشکیل شده‌اند و بسیاری از احتیاجات ضروری کارگران از طریق این شرکتها تأمین گردیده‌است. به بیش از ۷۰۰۰۰ نفر از این کارگران در حدود پانصد میلیون ریال وام اعطائی داده شده‌است. همچنین بمنظور تهیه مسکن و تعمیر و تکمیل خانه‌های مسکونی کارگران یا تأدیه دیون مختلف آنان در سه ساله اخیر متجاوز

از یک میلیارد و سیصد میلیون ریال از طرف این بانک بکارگران وام داده شده است.

بمنظور آموزش کارگران برنامه های آموزش حرفه ای در کارگاههای تولیدی توسعه و تعمیم یافته است. تنها در سال گذشته مراکز تعلیمات حرفه ای بیش از ۲۵۰۰ مربی و کارگر متخصص تربیت کرده و در رشته های مختلف بدانها گواهینامه داده اند.

همچنین تاکنون قریب ۵۰۰ نفر از سرپرستان کارخانه های کشور اصول سرپرستی را در کلاسهای مخصوص این کار فرا گرفته اند.

در کارخانه های مختلف کلاسهای مبارزه با بیسوادی دائر شده است که در حال حاضر تعداد آنها از ۵۰ تجاوز میکند. همچنین بمنظور توسعه اطلاعات کارگران و تفهیم چگونگی حل مشکلات و اختلافات کارگری و کارفرمایی از جانب آنها کلاسهای مخصوصی در بیش از ۳۰ کارخانه تشکیل شده است. اقدامات دیگری در زمینه های تقویت بدنی کارگران و آمارگیری از نیروی انسانی آنان و فعالیتهای درمانی و غیره صورت گرفته است که مجال ذکر آنها نیست. با این همه آنچه تاکنون شده فقط مراحل اولیه کار است، و انتظار من این است که درین مورد بسیار وسیعتر و اساسی تر از آنچه تاکنون در دست اجرا است اقدام شود، یعنی کوشش شود که همیشه قوانین کار ما با مترقی ترین قوانین دنیا تطابق داشته باشند، تا در آن موقعیکه کارگران ما از نظر تبحر و استادی در فن خود بپایه همکاران خویش در کشور های کاملاً پیشرفته برسند، سطح زندگی ایشان نیز بهمان نسبت بپایه آنان رسیده باشد، یعنی در پناه قانون ترتیبی داده شود

که ارتقاء سطح زندگی ایشان به حد متریقی‌ترین کارگران دنیا فقط مربوط بدرجه استعداد ولیاقت و تخصص خودشان در کار باشد. بدین جهت باید پیش از پیش مدارس حرفه‌ای برای کارگران ایجاد گردد و امکان گذراندن کلاسهای آن بدیشان داده شود. همچنین باید در تأمین مسکن برای همه ایشان و وضع مقررات بهتری برای بازنشستگی آنان هرچه بیشتر کوشش گردد.

در شرایط نوین اجتماعی ایران، اکنون سندیکاهای کارگری بجای آنکه مانند گذشته با سازمانهای دولتی در معارضه و تضاد باشند تبدیل بمکتبی برای بالا بردن رشد فکری و اجتماعی و اقتصادی کارگران از یکطرف و اشتراك مساعی روز افزون آنان در اجرای برنامه‌های مختلف کشور از طرف دیگر شده‌اند.

علت این دگرگونی کاملاً روشن است: اگر در برخی از کشورها سندیکاهای کارگری برای تأمین خواسته‌های مشروع خود در صف مقابل دستگاههای دولتی یا کارفرمایان قرار میگیرند، امروزه در کشور ما بر اثر حل تناقضات و تضادهای اجتماعی و اقتصادی این سازمانها نه در جهت مخالف برنامه‌های دولت بلکه دوشادوش آنها پیش میروند. اساساً باید از این نیز بالاتر رفت و در نظر داشت که اصولاً در اجتماع امروزی ایران یعنی اجتماعی که بر اساس انقلاب سفید ما پی‌ریزی شده است کارگر و دولت از هم جدا نیستند بلکه دولت بمقتضای سیاست کلی انقلابی که هدف آن حفظ منافع اکثریت است خود پشت سر سندیکاهای ایستاده و مدافع منافع حقه کارگران شده است، و اگر تضادی در کار نیست برای این است که دولت درین راه حتی از خود کارگران تندتر می‌رود. دولت در ایران امروز

قبل از هر چیز بکشاورزان و بکارگران که عناصر اصلی اکثریت ملت ایران هستند تعلق دارد، و بنابراین نمیتواند تصمیمی بگیرد یا کاری را بمورد اجرا گذارد مگر آنکه آن تصمیم و آن کار در جهت تأمین منافع حقه و مشروع آنان باشد.

اکنون طبقه کارگر ایرانی، همگام با برادران و خواهران کشاورز خود و همراه با سایر طبقات زحمتکش ایرانی، بر اساس روح و مفهوم انقلاب شاه و ملت جهش و تحرك عظیم کشور را در زمینه های صنعتی و تولیدی تدارك میبندد. این نیروئی است که بر اثر انقلاب اجتماعی ایران برای تضمین ترقی صنعتی و اجتماعی و افزایش روزافزون ثروت ملی ما بکار افتاده است و مسلماً ضامن آینده مید بخش ایران خواهد بود، زیرا همچنانکه هفتاد سال پیش هنری جرج دانشمند فقید امریکائی در کتاب خود بنام «ترقی و فقر» نوشت: «غنی ترین ممالک آنهایی نیستند که در آنها طبیعت غنی تر است، بلکه ممالکی هستند که کارگران با کفایت تر و شایسته تری دارند.»

اصلاح قانون انتخابات

اکنون شصت سال از اعلام مشروطیت در ایران میگذرد ، و با این وصف با اطمینان میتوان گفت که تا سال ۱۳۴۱ این مشروطیت فاقد مفهوم واقعی خود بود .

مفهوم واقعی یک دموکراسی چیست ؟ مسلماً و قبل از هر چیز ، این است که در آن همه افراد کشور حق داشته باشند در مسائلی که مربوط به سرنوشت آنهاست اظهار نظر کنند و رأی بدهند . ولی در مشروطیت ما نه فقط نیمی از همه مردم کشور یعنی زنان مملکت حق رأی نداشتند ، بلکه از افراد آن نیم دیگر نیز عملاً فقط متنفذین و مالکان و صاحبان سرمایه و بطور کلی افراد طبقه حاکمه بودند که مجلس یعنی قانون مشروطیت را در دست خود داشتند . مقررات مربوط بانخابات طوری بود که هیچوقت مثلاً یک زارع ساده یا یک خرده مالک کوچک یا یک کارگر بنمایندگی مجلس انتخاب نمیشد ، و حتی درانتخاب دیگران نیز واقعاً دخالتی نمیتوانست داشته باشد ، زیرا غالباً اینان سواد نداشتند و آراء آنها آرائی بود که عملاً از راه خرید و فروش در اختیار متنفذین معینی قرار میگرفت .

مقصود این نیست که مشروطیت ایران اصولاً بر اساس حسن

نیت و آزادی خواهی بوجود نیامد، زیرا واقعیت این است که عده‌ای از بانیان نهضت مشروطه خواهی مردمی واقعاً با ایمان و فداکار بودند که صمیمانه بخاطر از میان بردن استبداد و تأمین آزادی مبارزه کردند و برخی از آنها نیز درین راه بشهادت رسیدند. ولی متأسفانه مجلسی که با چنین فداکاریهایی بوجود آمد خیلی زود تیول همان اشراف و متنفذین و فئودالهایی شد که صلاح خود را در عوض کردن ماسک و تظاهر به مشروطه طلبی و آزادی خواهی تشخیص دادند، و در لوای همین نقاب از دموکراسی جدید کشور بهره‌برداری کردند. قدرت و نفوذ این عده از همان آغاز باعث شد که راه نمایندگان واقعی طبقات کارگر و کشاورز یعنی طبقاتی که اکثریت قاطع افراد مملکت را تشکیل میدادند بمجلسی که حقاً در آن سهمی داشتند سد شود، و بدین ترتیب پارلمان ایران تقریباً در بست در اختیار آن اقلیتی که گفته شد قرار گیرد.

نتیجه این وضع چه بود؟ طبعاً، این بود که در چنین مجلسی هیچوقت قوانینی که بمنفع اکثریت ولی بزیان منافع اقلیت متنفذ کشور بود بتصویب نمیرسید، و غالباً حتی امکان مطرح شدن نیز بدانها داده نمیشد. تاریخ مشروطه ما آکنده از شواهدی است که از این واقعیت در دست است، و کافی است بعنوان نمونه باخرین آنها اشاره شود که لایحه قانونی مربوط به اصلاحات ارضی بود که چنانکه قبلاً گفته شد پارلمان آنرا بصورتی مسخ کرد که بکلی ناقض هدف اصلی از وضع این لایحه بود. این اقلیت کوچک و غالباً فاسد تقریباً همیشه در خدمت منافع خارجی بود، ولی باید گفت که بیگانگان در بیشتر موارد حتی احتیاج بخریداری آن هم نداشتند، زیرا این عده از آن نظر که سروکاری با ملت واقعی

ایران نداشتند و برای خود ریشه‌ای در اجتماع ایرانی نمی‌شناختند ،
طبعاً فکر میکردند که سروکار آنها باید با سفارتخانه های اجنبی باشد ،
کما اینکه دیدیم که چطور بعد از رفتن پدرم مدتی مدید کارها در ظاهر
بدست یک‌عده ایرانی ولی در عمل قسمتی بدست سفارت انگلستان و قسمت
دیگر بدست سفارت روس انجام میگرفت ، و بطوریکه در کتاب مأموریت
برای وطنم شرح داده ام ، صبح مستشار سفارت انگلستان با یک لیست
انتخاباتی بسراغ مراجع مربوطه می‌آمد و عصر همان روز کاردار سفارت روس
بالیست دیگری می‌آمد . حتی هنوز هم ما احساس میکنیم که سیاستهای
خارجی که میبینند در ایران نفوذ ندارند فکر میکنند که شاید بتوانند
با برآه انداختن احزابی ساخته و پرداخته دست خود و از راه ایجاد تشقت
و تفرقه ، یا با اصطلاح سیاستمدارانی را برآه بیندازند و سر نخشان را بکشند
و یا احياناً در پارلمان ایران نفوذ بکنند . متأسفانه من بیست سال تمام
از دوران سلطنت خودم با چنین مجلسهایی سروکار داشتم و همیشه
میدیدم که در آنها در برابر هر اقدام اصلاحی که متضمن نفع اکثریت
ملت بود ولی بنحوی از انحاء بمنافع اقلیت حاکمه لطمه میزد سدی
از مخالفتها و کارشکنی ها پدید می‌آمد که آن اقدام را خنثی و بی اثر میکرد .
بدیهی است از نظر این متنفذین توسل به هر گونه وسیله‌ای
برای حفظ موقعیت و نفوذ خود در مرکز مقننه کشور مشروع و مجاز
بود . در نتیجه همواره انتخابات با انواع تقلبها و سوء استفاده‌ها و
تهدیدها و تطمیع‌هایی همراه بود که نه فقط در جریان انتخابات
انجام میگرفت ، بلکه حتی امر قرائت آراء را نیز شامل میشد . بخصوص
آخرین انتخاباتی که قبل از قیام ملی مرداد ۱۳۳۲ انجام یافت گذشته

از انواع تهدید و تطمیع و تقلب ، با چنان صحنه های فجیعی از قتل و کشتار و بی نظمی توأم بود که حتی تصور آن دشوار است .

در همه این انتخابات ، توده های عظیم کشاورزان و کارگران آلت فعلی بیس نبودند . آراء آنها ، یا بعبارت بهتر آرائی بنام آنها ، دسته دسته بصندوقها ریخته میشد درحالیکه باصطلاح معروف روح خود آنها از ماهیت آن خبر نداشت . اساساً رعایا و قسمت مهمی از کارگران آن روز برای خود شخصیتی نمی شناختند تا درپرتو آن به رایی که میدهند دلبسته باشند . آنها خوب میدانستند که هر کس و بهر صورت از طرف آنها بمجلس برود برای ایشان فرقی نمیکند ، زیرا وی بهر حال مدافع حقوق آنها نیست ، مدافع خود و طبقه خویش است .

اگر واقعاً میبایست انقلاب ایران بمفهوم واقعی خود تحقق یابد ، واگر میبایست آنطور که هدف اصلی این انقلاب بود چنین تحولی با همه عمق و وسعت خود بصورتی دموکراتیک و براساس روح ومعنی حقیقی مشروطیت عملی شود ، درآنصورت لازم بود مجلسی بوجود آید که نماینده عموم ملت ایران باشد ، و برای بوجود آمدن چنین مجلسی لازم بود اولاً قانون انتخابات اصلاح گردد ، ثانیاً بجامعه زنان ایرانی که نیمی از مردم کشور را تشکیل میدادند مانند مردان حق رأی دادن و حق انتخاب شدن داده شود .

قانون انتخابات ما تا قبل از انقلاب ششم بهمن قانونی بود که بهیچوجه منافع طبقات زحمتکش یعنی اکثریت ملت ایران را تأمین نمیکرد . از جمله مواد این قانون این بود که انجمنهای نظارت انتخابات فقط از اعیان و مالکین و ثروتمندان تشکیل میشد ، و طبیعی است که در چنین وضعی دست این عده باز بود که جریان انتخابات را

بهر نحو که مقتضی بدانند بنفع طبقه خود بگردانند، و در صورت تمایل هر صندوقی را که ممکن بود با وجود پر کردن قلبی بمیل آنها نباشد اساساً باطل کنند. از طرف دیگر بموجب مواد و مقررات مختلف همین قانون به کارگزاران حرفه‌ای امر انتخابات که همواره در خدمت متنفذان و مالکان و یا عمال مرئی یا نامرئی بیگانگان بودند امکان همه گونه بند و بست و مداخله آشکارا یا پنهانی در کار رأی گیری و در امر قرائت آراء داده میشد.

بنابراین در درجه اول انجام یک انتخابات واقعی ایجاب میکرد که قانون انتخابات اصلاح شود و قانون صحیحی که امکان چنین سوء استفاده‌هایی را از متنفذین و از عمال حرفه‌ای آنها سلب کند و راه را برای ورود نمایندگان همه طبقات مردم کشور بویژه کارگران و کشاورزان در مرکز قانونگزاری باز نماید جایگزین آن گردد.

از طرف دیگر لازم بود که در چنین انتخاباتی جامعه زنان ایرانی نیز دوش بدوش مردان و با حقوق مساوی آنان حق رأی داشته باشند و در عین حال از خود ایشان نمایندگان بتوانند در صورت موفقیت بمجلسین راه یابند.

ازین دو شرط، شرط اول با تصویب اصل لایحه اصلاحی قانون انتخابات در مراجعه بآراء ملی در ششم بهمن ۱۳۴۱، و شرط دوم با تصویب نامه قانونی شانزدهم اسفند ماه همان سال عملی گردید، و بدین ترتیب برای اولین بار در تاریخ مشروطیت ایران بملت ایران امکان آن داده شد که بر اساس روح و مفهوم واقعی دموکراسی بنیاد صندوقهای رأی برود و مجلسی را بوجود آورد که اکثریت آن با ملاکین نباشد.

بموجب لایحه اصلاحی قانون انتخابات که در نوزدهم بهمن ماه

۱۳۴۱ بر اساس اعلام رای ملی بتصویب رسید، مقرر شد که اولاً هر کسی که رأی میدهد باید قبلاً پس از احراز کامل هویت و اثبات اینکه شرط انتخاب کردن و رأی دادن دارد کارت انتخاباتی دریافت داشته باشد؛ ثانیاً برای احراز از تقلبات انتخاباتی انتخابات در سراسر کشور در یکروز انجام گیرد؛ ثالثاً اعضای انجمنهای نظارت اصلی و علی البدل انتخابات مرکب از علما و تجار و اصناف و زارعین و کارگران و دهقانان باشند (و تصریح شده بود که مراد از دهقان کشاورزی است که مالک زمین زراعتی خویش باشد).

با اجرای این قانون، قیافه پارلمان ایران بکلی تغییر کرد و مجلسی بوجود آمد که در آن لوایح مترقیانه و اصلاح طلبانه ای که بنفع اکثریت جامعه ایرانی تدوین میشود، بجای آنکه مورد کارشکنی قرار گیرد و سرانجام یا بکلی رد شود و یا مسخ گردد، با بی نظری مورد رسیدگی قرار گیرد تا در صورتیکه واقعاً بنفع کشور باشد تصویب شود.

ولی مهمترین تحولی که درین زمینه بر اثر انقلاب ششم بهمن روی داد شرکت زنان ایران در امر انتخابات بود.

تنها گذشت کمتر از چهار سال از این تحول بزرگ کافی است که ما را از یاد آوری وضعی که تا قبل از اسفند ماه ۱۳۴۱ درین مورد وجود داشت بشگفتی درآورد، و شاید نسل تازه ای که اکنون تاریخ اجتماعی عصر حاضر کشور ما را در مدرسه هافرا میگیرد نتواند باور کند که حتی در زمان زندگی خود او قانونی لازم الاجرا بوده است که در آن زنان ایرانی، یعنی جامعه ای که در آن این همه بانوی تحصیل

کرده و استاد دانشگاه و معلم و پزشک و حقوق دان و نویسنده و شاعر و هنرمند وجود دارد، در زمره دیوانگان و مجرمین و بدکاران به حساب آمده باشند.

قسمتی از ماده ۱۰ قانون انتخابات مجلس شورای ملی که تا پیش از انقلاب سفید ایران ملاک کار بود، درین مورد چنین صراحت داشت: «کسانی که از حق انتخاب کردن محرومند، عبارتند از: نسوان؛ کسانی که خارج از رشدند و تحت قیمومت شرعی هستند؛ ورشکستگان بتقصیر؛ متکدیان و اشخاصی که بوسائل بیشرافانه تحصیل معاش مینمایند؛ مرتکبین قتل و سرقت و سایر مقصرینی که مستوجب حدود قانونی اسلامی شده اند...»

آیا واقعاً این طرز فکر میتواندست در جامعه ای که ما میخواهیم آنرا قبل از هر چیز بر اساس عدالت اجتماعی پی ریزی کنیم مفهومی داشته باشد؟ آیا در اجتماع کنونی ایران که قسمت مهمی از کار تجدید بنای مادی و معنوی کشور ما بدست زنان مترقی و فعال آن انجام میگردد ما میتوانستیم مادران و خواهران و همسران و دختران خود را همردیف یک عده دیوانه یا کسانی که از طرق بیشرافانه امرار معاش میکنند نگاه کنیم؟ آیا ما میتوانستیم در دنیای پیشرفته قرن بیستم و در عصر اعلامیه حقوق بشر، ادعای ترقی خواهی و آزادی طلبی کنیم و در همان حال نیمی از جامعه ایرانی را اسیر چنین وضعی نگاه داریم؟

آیا در چنین شرایطی، ما میتوانستیم ادعا کنیم که از لحاظ رشد فکری و اجتماعی نسبت با عراب دوره جاهلیت که زن را «حیوانی درازمو و کوتاه فکر» لقب داده بودند پیشرفت محسوسی کرده ایم؟ گناه ما درین

مورد ازین جهت نا بخشیدنی تر بود که ما وارث تمدن و فرهنگی کهن هستیم که هیچوقت نسبت بزنان با چنین چشمی نگاه نکرده است. هزاران سال پیش، آئین ملی ایران حتی ملانک اصلی را به سه مرد و سه زن تقسیم کرده و قدرت و حقوقی کاملاً مساوی برای آنان قائل شده بود. در دینکرد اثر مذهبی بزرگ ایران باستان تصریح شده است که زن میتواند دارائی خود را شخصاً اداره کند، میتواند از جانب شوهر خود در دادرسی شرکت جوید، میتواند قیم و نگهدار پسری باشد که پدرش او را از حق ارث محروم ساخته است، میتواند بمقام داوری برسد و قضاوت کند، حتی میتواند در موارد معینی بجای موبدان مراسم دینی را بجای آورد.

کتاب حقوقی مهمی بنام « هزار دادستان » که از عصر ساسانی بدست ما رسیده، نقل میکند که روزی پنج زن سر راه بریک قاضی عالی رتبه گرفتند و از او سئوالات مختلفی کردند که قاضی در پاسخ آخرین آنها درماند. یکی از زنان خندید و گفت: استاد، اگر نمیدانی بی پرده بگو، و ضمناً برای رفع مشکل خود به فلان کتاب رجوع کن که جوابش در آن داد شده است. این گفت و شنود نشان میدهد که در جامعه ساسانی زنان باسانی میتوانند در رشته های مختلف علوم حتی در رشته دشواری مانند حقوق بخوبی پیشرفت کنند.

در تاریخ ایران باستان باسامی زنان برجسته ای بر میخوریم که گاه بعالیترین مقامات مملکتی نائل شده اند. مثلاً در عصر ساسانی دو ملکه بنام پوراندهخت و آزر میدخت بر تخت شاهنشاهی ایران نشستند، و در شاهنامه فردوسی از ملکه دیگری بنام همای یاد شده است که بنوبه خود بهادشاهی کشور رسید. در همین اثر حماسی بزرگ ملی

ماداستان دلاوریهای گرد آفرید که از دژ جنگی ایرانیان در برابر تورانیان دفاع کرد، ودلیریهای زنانی چون رودابه و تهمینه و فرنگیس و گردیه بتفصیل نقل شده است.

البته نباید ازین شواهد چنین نتیجه گرفت که زن در ایران قدیم کاملاً همسنگ و همپای مردان بود، زیرا جامعه آنروز اصولاً چنین اقتضائی را نداشت. بعکس، چنانکه تحقیقات جالب بارتولومه دانشمند ایران شناس عالیقدر قرن اخیر نشان میدهد زن ایرانی در آن عصر شخصیت حقوقی نداشته و همواره ازین لحاظ تحت سرپرستی رئیس خانواده یعنی پدر یا برادر و یا پسر ارشد خود بوده است. حتی بارتولومه مثلی را از آن زمان نقل میکند که: «زن سیبایست روزی سه بار از شوهر خود بپرسد که چه باید پیشدیشد؟ چه باید بگوید؟ چه باید بکند؟»

با این وصف، مقام اجتماعی زن در کشور ما در آن عصر بالاتر از بسیاری از جوامع متمدن دیگر بود. مثلاً در همان زمان بود که هندوان زنان را پس از مرگ شوهرانشان زنده در آتش میافکندند و این سنت تا عصر ما نیز قرار بود. از ارسطو در یونان نقل کرده اند که میگفت نسبت زن به مرد نسبت غلام به مولای خود و نسبت بدن به روح است. از افلاطون نیز حکایت کرده اند که در طبقه بندی که از موجودات جهان کرده نمیدانسته است زن را در کجا میباید جای دهد. در انجمن علمی «ما کون» که در قرن ششم میلادی برای حل معضلات فلسفی و مذهبی عالم مسیحیت تشکیل شد، این مسئله مطرح گردید که آیا اصولاً زن مانند مرد دارای روح جاوید هست یا خیر؟

ولی در دوران اسلامی تعالیم عالیله اسلام نه تنها برای زنان احترام و ارزشی شایسته قائل شد، بلکه بدانان از لحاظ معاشی امتیازات

و حقوقی داد که حتی هنوز هم نظیر آنها در برخی از جوامع متروقی غرب برای زنان وجود ندارد.

در قرآن کریم بارها زن و مرد از لحاظ موازین انسانی در کنار هم جای داده شده‌اند. مثلاً آیه‌ای از قرآن صریحاً حاکی است که: «زن و مرد بیکسان از آنچه اکتساب میکنند بهره‌مند میشوند»^۱. حتی سوره خاصی از قرآن مجید به زنان اختصاص یافته است. سخنان متعددی از حضرت رسول اکرم از احترام عمیق آن حضرت بمقام زن حکایت میکند، از قبیل این جمله معروف که: «بهشت در زیر پای مادران است»^۲، یا این جمله که: «کریمان زن را اکرام میکنند، ولئیمان اهانت»^۳. در قوانین اسلامی به زن استقلال اقتصادی و حق مالکیت و حق تصرفات گوناگون در اموال شخصی خود داده شده است، و بدین جهت فقه اسلامی در مواردی از قبیل تجارت، رهن، عطیه و بخشش، شرکت و سرمایه‌گذاری، وقف، اجاره، ضمانت، ودیعه، عقد قراردادهای بازرگانی و موارد متعدد دیگر، برای زنان حقوقی مساوی با مردان قائل است. اعمال این حق مالکیت و حق تصرف در اموال منوط به اذن و نظارت و قیمومت هیچکس حتی شوهر نیست، در صورتیکه تا همین چندی پیش قوانین کشور پیشرفته‌ای مانند فرانسه حق تجارت و هر گونه معامله و تصرف در اموال شخصی را بدون اجازه شوهر از زنان سلب کرده بود. متأسفانه تحولات اجتماعی کشور ما در ادوار مختلف و در دوره‌های انحطاطی که غالباً نتیجه منطقی قدرت‌یافتن نیروهای ارتجاعی بود، روح این تعالیم عالیه اسلامی را که در عین حال منطبق با سنن

(۱) للرجال نصيب مما اكتسبوا، وللنساء نصيب مما اكتسبن ...

(۲) الجنة تحت اقدام الامهات .

(۳) ما اکرم النساء الا کریم ، وما اهانهن الا لئیم .

دیرینه تمدن ایرانی بود قلب و مسخ کرد وزن را گاه تا مقام یک برده و کنیز پائین آورد. رواج بیعدالتیهای اجتماعی و اخلاقی، زن ایرانی را روز بروز بیشتر اسیر جهل و بیسوادی و خرافات کرد، و شاید تنها تسلائی که زنان ما میتوانند در این مورد داشته باشند این است که در همان ادوار در بسیاری از جوامع دیگر جهان نیز خواهران آنها سر نوشتی بهتر از ایشان نداشتند و گاه حتی وضعی بمراتب تلختر و غم انگیز تر از ایشان داشتند.

معهدا باید با حس احترامی عمیق به شخصیت و اصالت ذاتی زنان ایرانی، این حقیقت را ناگفته نگذاشت که حتی در تاریکترین ادوار اجتماعی زنان ایران موجودیت خویش را در شئون مختلف باثبات رسانیده و آن فروغ معنوی را که از مشخصات نژاد ایرانی است بصورتیهای مختلف بتجلی در آوردند، که یکی از آخرین نمونه های بارز آنرا در یکی از فصول سیاسی و اجتماعی عصر جدید ایران یعنی در سال ۱۲۹۰ شمسی میتوان دید. اندکی قبل از آن سال دو دولت روس و انگلیس ایران را طبق قرارداد معروف ۱۹۰۷ مسیحی بین خود بمناطق نفوذ تقسیم کرده بودند، و چون دولت ایران به استخدام مورگان شوستر امریکائی برای اصلاح وضع گمرک و مالیه ایران اقدام کرد و وی خود را در عمل یک مأمور وظیفه شناس و بیغرض نشان داد، دولت تزاری روس که سایل به بهبود وضع مالی ناپسامان ایران نبود، برای طرد و اخراج او یک اولتیماتوم جهل و هشت ساعته بدولت ایران داد و بلا فاصله قشون خود را وارد شمال کشور کرد. این اتمام حجت تظاهرات سلی مختلفی را در ایران باعث شد که مهیج ترین آنها تظاهر دسته جمعی عده زیادی از بانوان ایرانی بود. در این باره خود شوستر در

کتاب جالب خویش بنام « اختناق ایران » مینویسد : « درود و عزت بی حد به زنان روبرسته ایران باد ! زنانی که سنت‌های اجتماعی حصاری نفوذ ناپذیر برگرد آنان کشیده بود . زنانی که عاری از استقلال اجتماعی و فکری بودند و هیچگونه امکاناتی برای کسب دانش و پرورش روحی خویش نداشتند ، و با وجود این عشق سرشار به وطن روح آنها را سیراب کرده بود . با این عشق بود که موقعیکه شهرت یافت و کلای مجلس ایران در جلسه‌ای سری تصمیم به تسلیم در برابر زور گرفته‌اند ، این زنان توهین بیگانه را مردانه پاسخ گفتند و در یکروز و یکساعت سیصد تن از ایشان از خانه ها و حرمسراهای محصور خویش با چهره‌هائی از خشم برافروخته بیرون آمدند و در حالیکه بسیاری از ایشان در زیر چادرهای سیاه خویش طپانچه‌هائی پنهان داشتند بمجلس رفتند و در آنجا نقابها را پاره کردند و اعلام داشتند که اگر وکلای مجلس از روی ترس و زبونی شرافت ملت ایران را زیر پا گزارند ، هم آنان و هم شوهران و فرزندان خویش و هم خودشان را خواهند کشت تا لااقل اجساد آنان گواه شرف ایرانی باشد . »

آیا چنین زنانی واقعاً مستحق آن بودند که همچنان از شرکت در زندگی اجتماعی محروم بمانند ، و در عصری که در کشورهای متمدنی روز بروز درهای مراکز مختلف علم و اقتصاد و سیاست بروی زنان بازتر میشود ایشان همچنان پرده‌نشین باشند و حق کمترین دخالتی در امور اجتماع و کشوری که خود نیمی از آنرا تشکیل میدادند نداشته باشند ؟

برای ازمیان بردن این ظلم و تبعیض بزرگ اجتماعی بود که پدرم در سال ۱۳۱۴ حجاب زنان را که مانع اصلی آنان از شرکت در زندگی اجتماعی بود ملغی کرد ، و از آن پس بدانان امکان داد که

مانند زنان کشورهای مترقی در شئون مختلف اداری و اجتماعی بکار پردازند. در سال ۱۳۱۴ درهای دانشگاه بروی زنان ایرانی گشوده شد و در نتیجه دختران ایرانی در همه رشته های علمی دوشادوش پسران پیشرفت کردند، و نه تنها در مراکز آموزشی داخله کشور بتحصیل پرداختند بلکه در بسیاری از دانشگاههای بزرگ جهان نیز ذوق و استعداد فطری خود را در کسب دانش بروز دادند.

با توجه به نقش بزرگ زنان ایرانی در تمام شئون مادی و معنوی کشور، بهتر میتوان دریافت که ادامه منع قانونی شرکت طبقه زنان ایران در تعیین سرنوشت خود و شرکت در تعیین سرنوشت کشور از راه حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در پارلمان تاچه اندازه نه تنها ظالمانه بلکه غیر منطقی و مخالف با عقل سلیم و با مصالح ملی بود. این واقعاً باور نکردنی بود که یک سرد بیسواد (والبته مقصود این نیست که ازین راه توهین یا تحقیری به حیثیت انسانی و ملی چنین فردی شده باشد) قانوناً حق رأی داشته باشد، اما یک بانوی ایرانی که عالیترین مدارج تحصیلی را در دانشگاههای ایران با در دانشگاههای بزرگ جهان طی کرده است و مقام استاد دانشگاه یا دکتر یا مهندس یا حقوق دان را دارد، چنین حقی را فاقد باشد. اصولاً در جامعه ای که بازده کار هر یک نفر از افراد مملکت در تمام تولید ملی مؤثر است، آنهم در مملکتی مانند ایران که میباید چند قرن فاصله خود را با دنیای مترقی در مدتی بسیار کوتاه جبران کند، چطور میتوان قبول کرد که نیمی از قوای فعاله مملکت از حقوق حقه خود برکنار بمانند؟

من احساس میکنم که با فرمانی که در هشتم اسفند ماه ۱۳۴۲ بر اساس روح و مفهوم اصول انقلاب ششم بهمن و با اتکاء به تأیید

قاطع ملی از این اصول ، دربارهٔ اعلام حقوق مساوی بانوان ایران با مردان کشور در امر انتخابات صادر کردم، یکی از بزرگترین وظائفی را که در برابر ملت ایران بعهده داشتم انجام دادم. با صدور این فرمان به یک ننگ اجتماعی و بوضعی که مخالف روح و مفهوم واقعی شرع مقدس اسلام و مخالف با روح قانون اساسی این کشور بود خاتمه داده شد، زیرا در مقدمه قانون اساسی صراحتاً اشاره بدین اصل شده است که: « . . هر یک از افراد اهالی مملکت در تصویب و نظارت امور عموم محق و سهیمند. »

در نطقی که بعد از صدور این فرمان ایراد کردم، درین باره چنین گفتم: « خدای را شکر که اکنون آخرین ننگ اجتماعی ما نیز برطرف شده و این زنجیر تحقیر و اسارت که برگردن نصف جمعیت این مملکت بود برداشته و پاره شده است. در مملکتی که نسوان آن دوشا دوش مردان بدبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها میروند چطور میتوان انتظار داشت که به یک زنی بعد از طی تمام این مراحل گفته شود که در ردیف محجورین و دیوانگان است و نمیتواند بفهمد و اظهار نظر کند که حتی مثلاً در شهر او بچه شکلی باید خیابان تمیز بشود؟ چنین زنی، مثل همطرازان خودش در میان مردها، بمقتضای اصل طبیعت و بمقتضای اصل تمدن حق دارد که عیناً در شرایط مساوی نه فقط در امور خانواده و خانه خودش بلکه در امور مملکتی و امور معاشی و سیاسی کشورش اظهار نظر کند. چطور ممکن است یک سردی به خودش حقوقی بدهد و این حق را از مادر یا خواهر خودش سلب نماید؟ اصلاً چطور ممکن است یک کسی که مادرش با وحی حیات داده است بزرگ بشود و بگوید که مادر من در زمرهٔ دیوانگان یابد کاران

است؟ این هم برخلاف طبیعت و بشریت و هم برخلاف تمدن است. «
در همان نطق، این نکته را نیز متذکر شدم که: «... مطمئن
هستم اکنون که زندهای ایران با حقوق مساوی با مردان خودشان را
آماده اداره امور مملکت کرده اند، چون نماینده طبقه ای هستند که
محروم بوده اند ازین پس باشوق و اشتیاق بیشتری وارد فعالیت های
اجتماعی خواهند شد و کار را جدی خواهند گرفت و این دوبرابر شدن
شدن افراد فعال مملکت بزودی اثرات خود را در تمام شئون مملکت
نشان خواهد داد.»

اکنون که چهار سال از آن هنگام گذشته، میتوانم باخوشوقتی
بگویم که این پیش بینی تا حد زیادی تحقق یافته است و زنان کشور
ما در کارهایی که شرکت جسته اند شایستگی و وطن پرستی خود را
ابراز داشته اند. نه تنها در رشته های آموزشی و بهداشتی و امور خیریه
روز بروز سهم مهم و مؤثر زنان بیشتر میشود، بلکه در رشته های علمی
و حقوقی و اقتصادی نیز پیوسته زنان ما سهم بیشتری بعهدہ میگیرند.
در زمینه های مختلف ادبی و هنری زنان ما موقعیت ممتازی احراز
کرده و ذوق و استعداد خود را بهترین نحوی بروز داده اند. همچنین
در سازمانهای مختلف بین المللی بانوان ما با شایستگی شرکت
کرده و صلاحیت و تخصص خود را نشان داده اند.
لازم بتذکر نیست که در فعالیتهای کارگری و کشاورزی کشور،
غالباً زنان ما دوشادوش مردان شرکت دارند.

بدین ترتیب روز بروز زنان در فعالیت عظیم اجتماعی و اقتصادی
کشور ما و در تجدید بنای اجتماع ایران سهم حساستر و مؤثرتری
چه از لحاظ کمیت و چه از حیث کیفیت برعهده میگیرند، و این امری

است که لازمه اجتناب ناپذیر هر اجتماع پیشرفته و مترقی امروز است. آماری که اخیراً توسط سازمان ملل متحد انتشار یافته بخوبی نشان میدهد که این تحول اجتماعی کشور ما تا چه اندازه منطبق با احتیاجات و ضروریات مترقی ترین جوامع دنیای حاضر بوده است. این آمار حاکی است که در حال حاضر ۳۶ درصد از زنان امریکائی، ۲۸ درصد از زنان اروپای غربی و ۵۶ درصد از زنان ژاپنی در مراکز مختلف اداری و صنعتی و اجتماعی کشورهای خود کار میکنند. در اتحاد شوروی نسبت زنان کارگر به همه کارگرها از ۴۷ درصد متجاوز است.

بکار افتادن روز افزون نیروی فعاله زنان ایرانی در شئون مختلف حیات ملی ایران نه تنها اجتماع ما را روز بروز بیشتر بسطح مترقی ترین جوامع جهان نزدیک میکند، بلکه بنیاد فکری و روحی اجتماع آینده ایران را نیز قوام و استحکام میبخشد، زیرا این زنان ایران هستند که باید اصول انقلاب را در ذهن فرزندان خویش یعنی در ذهن آنانی که باید ایران فردا را اداره کنند و بنوبه خود مربی نسلهای آینده باشند رسوخ دهند. هر قدر سهم زنان امروز ما در آشنائی با اصول انقلاب ایران و اداره اجتماع نوینی که بر اساس این اصول پی ریزی شده است بیشتر باشد، فرزندانی که در مکتب ایشان پرورش مییابند با آشنائی بیشتر و عمیقتری باین اصول پا بصبحنه اجتماع خواهند گذاشت. انقلاب ما یک انقلاب تحمیلی یا دستوری نیست. انقلابی است

که بالعکس اساس آن همکاری آزادانه همه افراد بر اساس درک مفهوم واقعی آن است. لازمه تحقق کامل اصول این انقلاب این است که همه افراد کشور هر چه بیشتر و کاملتر و عمیقتر با آن آشنائی یابند و آزادانه و صرفاً از روی اعتقاد و ایمان در تعمیم و اجرای این اصولی که هدف

آن فقط تأمین منافع واقعی خود آنهاست شرکت جویند. درین صورت شک نیست که مهمترین وظیفه درین باره بعهده بانوان ایرانی است، زیرا اینانند که قبل از هر مدرسه و آموزشگاهی کار تربیت فرزندان خود و بنیانگذاری جامعه آینده را بعهده دارند.

انقلاب ماوظیفه‌ای را که درمورد زنان ایرانی بر عهده داشت، با آزاد کردن آنان از قید زنجیرهای کهن و دادن امکان هر گونه فعالیت و پیشرفت بدیشان در همه شئون مادی و معنوی اجتماع ایران انجام داد. از این پس خود آنها هستند که میباید خویش را شایسته این آزادی و شایسته سنن دیرینه تمدن اصیل و انسانی ایران نشان دهند و تاریخ آینده را بدانسان که درخور گذشته ما است پی‌ریزی کنند، و من ایمان دارم که زنان ایران این رسالت خویش را بخوبی انجام خواهند داد.

سپاد و دانش

اصلی که اکنون مورد بحث ماست، از پرافتخارترین اصول انقلاب سفید ایران است، زیرا انقلاب ما با تحقق این اصل اجرای اصیلترین رسالت تاریخی تمدن ایرانی یعنی رواج دانش و فرهنگ را بعهده گرفت. جهش و قدرت محرکه این اصل از انقلاب ایران بقدری بود که از مرزهای کشور ما فراتر رفت و یک نهضت جهانی پیکار با بیسوادی را در بر گرفت. امروز پس از گذشت چهار سال از اعلام اصول انقلاب، وقتی که ما نتایج اجرای این اصل بخصوص را از نظر میگذرانیم، نه تنها با توجه بروح وظیفه‌شناسی و ایمان و عشق مقدس جوانانی که سپاهیان دانش ایران نام گرفته‌اند، بلکه با دیدار نتایجی که این انقلاب در راه دفاع از حقوق و منافع یک میلیارد نفر از مردم بیسواد و محروم جهان داشته است در خود احساس رضایت خاطر و غروری مشروع می‌کنیم.

عادتاً ملل جهان به روزها و سالهای معینی از تاریخ خود که در آن کارهایی بزرگ انجام داده‌اند تفاخر می‌کنند، و تاریخ طولانی کشور ما نیز طبعاً از این سالها و روزها بسیار دارد. ولی ارزیابی امروزه جهان از ارزشهای مدنی و تاریخی، اهمیت بسیاری از این روزها را از میان برده و در عوض ارزش برخی دیگر را زیادتر کرده است.

بر اساس این ارزیابی جدید ، مسلماً روزی را که سپاه دانش ایران بوجود آمد باید برای کشور ما روزی تاریخی محسوب داشت ، زیرا در این روز بود که تلاشی اساسی برای نجات میلیونها تن از مردم ایران و صدها میلیون تن از مردم جهان از بلای بیسوادی آغاز گردید . در عین حال این فرصتی بود که گوشه‌ای از عالیتیرین خصائص روحی ایرانی بصورت تلاش مردانه هزاران تن از جوانان این کشور در انجام وظیفه‌ای مقدس ، پر افتخار یعنی همراه بردن فروغ دانش با عمیق دور افتاده‌ترین روستاهای کشور تجلی کند .

اصالت این اصل از انقلاب ایران ، مانند سایر اصول این انقلاب ، نه تنها از آن جهت بود که جوابگوی یک احتیاج اساسی اجتماع امروز ما بود ، بلکه در عین حال از این بابت بود که با ریشه‌دارترین سنن مدنی و تاریخی ما مطابقت داشت ، زیرا این واقعیتی تاریخی است که تمدن ایران همواره با روح احترام و علاقه‌ای خاص به فرهنگ و دانش آمیخته بوده است .

چند هزار سال پیش در اوستا تصریح شده است که آموختن دانش به‌رئیگان یا هم‌کیش یا برادر یادوستی وظیفه‌ هر فرد با ایمانی است . در بندهش گفته شده که بر همه کس فرض است کسودک خود را بدبستان بفرستد و بدو دانش آموزد ، و در کتاب دیگر زرتشتی بنام پندنامه آذرباد توصیه شده است که : « زن و فرزند خود را بکسب دانش و هنر بخوان . اگر فرزندی خردسال داری ، چه پسر و چه دختر ، او را بدبستان فرست ، زیرا فروغ دانش روشنی و بینائی دیده است . » درجه اهمیت تعلیم و تربیت را در آن عصر ایران ازین جا میتوان دریافت که در اوستا به زرتشت «آموزگار» لقب داده شده است .

استرابن مورخ یونانی درباره آموزش و پرورش جوانان هخامنشی مینویسد: «جوانان پارسی پیش از طلوع خورشید با بانک شیپور از خواب برمیخیزند، بعد بدور هم گرد می‌آیند و بدسته‌های پنجاه نفری تقسیم میشوند و هر دسته را بدست سرپرستی میسپارند. وی دسته خود را بمسافت سی یا چهل استاد^۱ میدواند، آنگاه درس روز گذشته را از ایشان میپرسد و درسی تازه بدانها میدهد.»

البته نباید نا گفته گذاشت که در آن زمان تعلیم کودکان بمقتضای سازمان اجتماعی ایران و وضع طبقات مختلف نسبت بیکدیگر جنبه عام نداشت و فقط فرزندان طبقات ممتاز را شامل میشد. معیناً این درجه تعلیم بسیار وسیع بود، بطوریکه طبق گفته فردوسی در هر جا که آتشکده و آتشگاهی وجود داشت مدرسه‌ای نیز در کنار آن بود^۲.

این تعلیم و تربیت فقط جنبه ابتدائی نداشت بلکه دامنه آن تا سطحی بسیار بالا نیز ادامه مییافت، بطوریکه علاوه بر مدارس عادی در ایران مراکز علمی و فرهنگی بزرگی از قبیل دانشگاه معروف گندی شاپور بوجود آمد که بعداً دانشگاههای بزرگ اسلامی بر اساس آنها پایه ریزی گردید.

وقتی که آئین اسلام بمنظور اعتلای بشریت ظهر رو کرد، ایران یکی از کانونهای درخشان فرهنگ جهان بود، تا بدان حد که حضرت رسول اکرم فرمود: «اگر دانش در آسمان باشد، باز هم مردانی از ایران بدان دست خواهند یافت»^۳.

۱ - معادل ۵ تا ۷ کیلومتر

۲ - بهر برزنی در ، دبستان بدی

همان جای آتش پرستان بدی

۳ - لوکان العلم منوطاً بالثریا ، لوجه رجال من الفرس

اسلام خود دین دانش بود ، و ذرین مورد دستورهای متعدد پیغمبر اسلام بهترین مدرک است ، از قبیل این جمله که امروز شعار سپاه دانش ایران قرار گرفته است : « طلب دانش فریضه هر مرد وزن مسلمانی است ^۱ » ، یا : « هیچ فقری بدتر از جهل نیست ^۲ » یا : « عالمان امنای خداوند بر مردمانند ^۳ »

حتی روایتی که از مورخان اسلامی در دست است نشان میدهد که بفرمان حضرت رسول اکرم نوعی از سپاه دانش در صدر اسلام بوجود آمده بود . طبق این روایت ، پیغمبر اسلام مقرر فرموده بود که افراد با سوادی که باسارت قشون اسلام در میآیند و پولی برای پرداخت گروگان و خریداری حق آزادی خود ندارند ، هر کدام ده کودک مسلمان را خواندن و نوشتن بیاموزند و آزاد شوند .

بدین ترتیب سنت دیرینه فرهنگ پروری تمدن ایرانی ، توأم با تعالیم عالیه اسلام ، باعث شد که در عصر اسلامی فرهنگی چنان درخشان و بارور در ایران رشد و نمو پیدا کند که نفوذ و رونق معنوی آن از اقیانوس کبیر تا اقیانوس اطلس گسترش یابد ، و حتی در تاریکترین ادوار از قبیل دوره های مغول و تیمور ایرانیان همچنان این مشعل فروزان را از دست نگذارند .

ولی با وجود داشتن سابقه ای چنین درخشان ، جامعه ایرانی عصر ما در آغاز قرن حاضر شمسی یعنی هنگامیکه دوران جدیدی در تاریخ ما آغاز شد چه وضعی داشت ؟ و یک دوران انحطاط وحشتناک ،

۱ - طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة

۲ - لا فقر اشد من الجهل

۳ - العلماء امناء الله علی خلقه

این مملکتی را که زمانی کانون دانش و معرفت بود از این بابت بچه صورت درآورده بود؟ اگر در نظر آوریم که با وجود همه کوششهایی که در دوران سلطنت پدرم برای توسعه مدارس و تعلیم کودکان و جوانان کشور صورت گرفت، و با وجود ادامه و تقویت این کوششها در دوران سلطنت خود من، باز هم در هنگام انقلاب ششم بهمن بیش از هشتاد درصد از مردم کشور ما بیسواد بودند، آنوقت میتوانیم احساس کنیم که درست در دورانی که کشورهای متمدنی جهان اساس کار خود را بر تعلیم و تربیت هرچه بیشتر و عمومی تر افراد خود قرار داده بودند، و در عصری که هر روز دبستانها و دبیرستانها و دانشگاههای زیادتری در آن ممالک تأسیس میشد، بی لیاقتی و فساد دستگاههای حکومتی ایران، توأم با نفوذ شوم ارتجاع و سیاستهای بیگانه و سایر عوامل مخرب، جامعه ما را بچه پایه از جهل و بیخبری تنزل داده بود.

جالب این است که بموازات همین وضع دولتهای وقت در روی کاغذ صحبت از اجرای پیشرفته ترین اقدامات آموزشی دول متمدنی در کشور ایران میکردند، چنانکه فی المثل در قانون اساسی معارف در آبانماه سال ۱۲۹۰ تعلیمات ابتدائی برای هر فرد ایرانی از هفت سالگی ببعد اجباری مقرر شده بود. اما در عمل در سال ۱۳۰۰ یعنی ده سال بعد از آن تعداد کلیه محصلین ابتدائی و متوسطه و عالی (که قسمت اخیر فقط شامل محصلین دارالفنون میشد) حتی به ۴۰۰۰۰ نفر نمیرسید.

این دارالفنون در سال ۱۲۶۸ شمسی توسط امیر کبیر تأسیس شده بود ، ولی سیزده روز بعد از آنکه این مؤسسه رسماً گشایش یافت بانی آن بصورتی که همه میدانیم بقتل رسید .

چهار سال بعد از آن تاریخ ، وزارت علوم تأسیس شد که بعداً « وزارت معارف نام گرفت ، و در همان زمان مدارس خارجی متعددی نیز در تهران و برخی از شهرستانها ایجاد گردید .

پس از سوم اسفند ۱۲۹۹ دوران تازه‌ای در امور آموزشی و فرهنگی کشور ما آغاز شد . مدارس دولتی دارای سازمان و برنامه تعلیماتی متحدالشکل شدند و امور مدارس ملی نیز از این حیث تحت بازرسی دولت قرار گرفت . برای مدارس خارجی مقرراتی وضع شد . پس از وضع قانون نظام وظیفه عمومی امتیازات خاصی برای شاگردان دبیرستانها و مدارس عالی در نظر گرفته شد که در تشویق آنها به ادامه تحصیل بسیار مؤثر بود . از ۱۳۰۷ بعد هر ساله عده‌ای دانشجو بخرج دولت برای تحصیلات عالی در رشته‌های مختلف فنی و طبیعی و ریاضی و طب و مهندسی و تعلیم و تربیت بکشورهای مترقی خارجی اعزام شدند و مرکزی بنام دارالمعلمین عالی بمنظور تربیت دبیر برای مدارس متوسطه ایجاد گردید . کتب درسی بصورتی که در همه مملکت یکسان تدریس شود تحت نظر وزارت فرهنگ تألیف و چاپ شد و طبق قانون سال ۱۳۱۲ از اول آن سال تحصیل در تمام دبستانهای دولتی برای کلیه شاگردان مجانی گردید . در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ سنگ بنای نخستین دانشگاه ایران نهاده شد . از سال ۱۳۱۴ دبستانهای مختلط تشکیل گردید که در آنها پسران و دختران تا ده سالگی میتوانند در یکجا درس بخوانند . از همان سال ورود دختران دانشجو بدانشسرای عالی مجاز گردید .

در سال بعد از آن کلاسهای شبانه‌ای برای آموزش سالمندان در دبستانهای دولتی تمام کشور ایجاد شد که به کسانی که سن آنها اجازه تحصیل در ساعات رسمی را نمیداد و یا روزها اشتغال بکار داشتند امکان تحصیل بدهد. برای اینکار کتابهای مخصوصی تألیف و چاپ شد، و بدین ترتیب در این کلاسها تاکنون صدها هزار نفر از اکابر کشور با سواد شده‌اند.

بر اثر این اقدامات بود که در سال ۱۳۲۰ تعداد شاگردان کشور بقریب ۴۰۰،۰۰۰ و تعداد معلمان در مملکت به بیش از ۱۲،۰۰۰ نفر رسیده بود.

وضع ناگوار ناشی از جنگ دوم جهانی طبعاً در جریان امور آموزشی کشور نیز اثر گذاشت. در نخستین سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، یکبار دیگر قوانینی بنفع تعلیمات اجباری وضع شد که باز هم چون ضامن اجرا نداشت و با امکانات موجود تطبیق نمیکرد فقط در روی کاغذ باقی ماند. مثلاً در مرداد ماه سال ۱۳۲۲ طرح اجرای تعلیمات اجباری بتصویب مجلس رسید که بموجب آن میبایستی در ظرف ده سال آموزش ابتدائی در سراسر کشور تحقق یابد، ولی در عمل در پایان این مدت در حدود ۵۰ درصد از کودکانی که سن آنها میان ۷ و ۱۳ سال بود هنوز از تحصیل محروم بودند. آماري که در دست است نشان میدهد که تا قبل از انقلاب ششم بهمن در استان کردستان فقط ۱۶ درصد و در استان بلوچستان ۲۰ درصد اطفالی که در گروه سنی ۶ تا ۱۲ سال بودند بدبستان میرفتند و بقیه بر اثر فراهم نبودن وسائل بیسواد مانده بودند.

تا همان تاریخ نسبت اطفالی که بدبستان راه یافته بودند به کلیه اطفال لازم التحصیل در شهرهای مراکز استانها بطور متوسط ۷۴ درصد و در روستاها فقط ۲۴ درصد بود . بعبارت دیگر تا قبل از اجرای طرح سپاه دانش ، طفل شهری سه بار بیش از یک روستائی امکان راه یافتن ب مدرسه را داشت . مطالعه آمار مربوط به نوآموزان شهرها و روستاها در سالهای قبل از ۱۳۴۱ نشان میدهد که با وجودیکه در آن تاریخ جمعیت دهات ایران تقریباً سه برابر جمعیت شهرها بود ، تعداد نوآموزان روستاها همواره بین ۳۵ تا ۴۰ درصد کمتر از تعداد نوآموزان شهرها بوده است .

در سال ۱۳۴۱ ، وقتی که اصول انقلاب ششم بهمن در ذهن من پایه گذاری میشد ، وضع بدین منوال بود که گفته شد . نتیجه ای که از این واقعیت بدست می آمد این بود که تنها از طرق عادی و جاری تعدیل اساسی در وضع آموزشی کشور مقدور نیست ، و اگر بخواهیم سریعاً در تغییر این شرائط و انجام یک مبارزه مؤثر با بیسوادی کار کنیم میباید برای این کار بسراغ وسائل انقلابی و غیر معمولی برویم . یکی از بزرگترین ارمغانهایی که انقلاب ما میتواندست بتوده های عظیم ایرانی بدهد مسلماً کوشش در با سواد کردن آنها بود . دو هزار سال پیش سیسرون خطیب معروف رم ، میگفت : « حکومت چه هدیه ای بزرگتر یا بهتر از این میتواند ب ما بدهد که جوانان ما را تعلیم بدهد و با سواد کند ؟ » و این گفته پس از دو هزار سال در مورد ما صادق بود ، و همواره نیز در مورد هر کشور و هر جامعه صادق خواهد بود .

بنا بر این باین نتیجه رسیدم که میباید درین مورد از نیروی
خلایقه و زاینده‌ای که یقین داشتم در نهاد هرجوان شرافتمند و پاکدل
ایرانی نهفته است کمک گرفته شود ، یعنی از میان جوانان دیپلمه که
طبق قانون بخدمت وظیفه عمومی احضار میشدند عده‌ای دوره خدمت
وظیفه خود را بتعلیم بیسوادان در روستاهای مختلف کشور که فاقد
دبستان هستند بگذرانند .

این طرح انقلابی که میبایست بعد ها انعکاس آن در همه جا
طنین افکن شود وبصورت یکی از مترقیانه‌ترین طرحهای اجتماعی عصر
حاضر درآید ، درچهارم آبانماه ودوازدهم آذرماه سال ۱۳۴۱ با دولایحه
مصوبه دولت بصورت قانونی درآمد ، ودرششم بهمن ماه همان سال
مورد تصویب قاطع ملی قرار گرفت ، وازدیماه ۱۳۴۱ نخستین دسته
سپاهیان دانش دوره آموزشی چهارماهه خودرا آغاز کردند تا پس از
آن روانه روستاها شوند و بقول افلاطون « آن مشعلی را که در دست
خود داشتند بدیگران بسپارند » .

از آن هنگام بود که یک حماسه واقعی که میتوان آنرا حماسه
سپاه دانش ایران نام داد آغاز شد . افراد این سپاه غالباً با چنان شور
و عشق و ایمانی بانجام وظیفه خویش در دورترین روستاها و در
ناساعدترین شرایط پرداختند که بزودی ستایش و احترام عمومی را
نسبت بخویش برانگیختند ، و امروز بسیاری از آنان بصورت قهرمانان
گمنام یک ماجرای عالی انسانی در آمده‌اند که نه تنها مردم ایران
بلکه بسیاری از مردم پنج قاره جهان نیز با کار ایشان آشنائی دارند .

در مدت پنج سالی که از آغاز کار سپاه دانش میگذرد ، در حدود
۳۲,۰۰۰ نفر از این سپاهیان در نه گروه انجام وظیفه کرده‌اند ، که

بیش از ۸۳۰۰ نفر از آنها حتی پس از پایان خدمت وظیفه خویش
داوطلبانه دراستخدام وزارت آموزش و پرورش باقی مانده‌اند و بصورت
آموزگار ثابت در همان روستاها یا در نقاط دیگر انجام وظیفه میکنند.
درین مدت در حدود ۴۵۰,۰۰۰ پسر، ۱۲۰,۰۰۰ دختر، ۲۴۰,۰۰۰
مرد سالمند و ۱۱,۰۰۰ زن سالمند توسط این سپاهیان در کلاسهای
روزانه یا شبانه روستاها تعلیم یافته و با سواد شده‌اند.

ولی کار سپاهیان دانش درین مدت محدود به تدریس و تعلیم
نبوده، بلکه ایشان بموازات سواد فعالیت‌های وسیع عمرانی و اجتماعی
نیز با خود به روستاهای کشور ارسغان برده‌اند. در حقیقت آنها نه فقط
قسمتی از مواد انقلاب ایران بلکه همه انقلاب را با خود بدین
روستاها برده‌اند.

طبق آمار وزارت آموزش و پرورش، تا پایان شهریور ماه سال
۱۳۴۵ این سپاهیان با کمک مردم روستاها پیش از ۱۰,۰۰۰ دبستان
ساخته و بنای بیش از ۶,۰۰۰ دبستان موجود را ترمیم کرده‌اند.
همچنین در حدود ۷,۰۰۰ مسجد را مرمت کرده و ۹۰۰ مسجد تازه و
۴,۶۰۰ حمام ساخته، بیش از ۵۵,۰۰۰ کیلومتر راه فرعی ایجاد کرده،
بیش از ۲۰,۰۰۰ دهنه پل ساخته یا مرمت کرده، قریب ۸,۰۰۰ قنات
را لارویی نموده، بیش از ۸,۰۰۰ قطعه مزرعه نمونه احداث کرده،
در حدود یک میلیون ونیم نهال کاشته، ۷,۵۰۰ انجمن خانه و مدرسه
تشکیل داده و در روستاهای خود بیش از ۳,۰۰۰ صندوق پست دایر
کرده‌اند. از بدو تشکیل خانه‌های انصاف نیز قسمت مهمی از کار
این خانه‌ها بعهده این سپاهیان گذاشته شده است.

توجه به هزینه های مربوط به سپاه دانش نشان میدهد که این سپاهیان با حداقل هزینه ممکن پای تعلیم و تربیت را بروستاها باز کرده اند. طبق محاسبه مقامات مسئول آموزشی تحصیل هردانش آموز در دبستانهای سپاهیان دانش بطور متوسط کمی بیش از هزار ریال خرج برمیدارد، در صورتیکه این هزینه برای مدارس عادی بطور متوسط سه هزار ریال برآورد شده است. باید متذکر بود که در عین حال کار احداث دبستانها وسایر فعالیتهای محلی تقریباً برایگان انجام میگیرد و هزینه ای بدولت تحمیل نمیکند.

تنها در سال تحصیلی ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ در دبستانهای عادی و دبستانهای سپاهیان دانش در مناطق روستائی کشور جمعاً در حدود ۱,۳۲۰,۰۰۰ دانش آموز مشغول تحصیل بوده اند. با توجه باینکه قبل از شروع کار سپاه دانش تعداد دانش آموزان مناطق روستائی ۶۷۵,۰۰۰ بوده، روشن میشود که ۶۴۵,۰۰۰ نفر اضافی در این مدت بدست این سپاهیان تعلیم یافته اند.

طبق همین آمار، در روستاهای کشور در درجه اول دختران نوآموز از امر تعلیم بهره مند شده اند. تا قبل از تشکیل سپاه دانش، در شهرها در برابر هر یک هزار پسر دانش آموز ۴۳۸ دختر در مدارس مشغول تحصیل بوده اند، در حالیکه در روستاها در برابر هر هزار پسر فقط ۲۲۵ دختر بدبستان میرفته اند، یعنی بیش از ۷۷ درصد آنان بعلل مختلف بخصوص جهالت پدر و مادر از نعمت سواد محروم میماندند. ولی از هنگام شروع کار سپاهیان دانش، در حالیکه در شهرها فقط در حدود ۸ درصد بر تعداد نوآموزان دختر افزوده شده، این نسبت در روستاها از ۲۶ درصد تجاوز کرده است، و چنین قوس

صعودی در تاریخ تعلیمات ابتدائی کشور نظیر نداشته است.

برای آنکه کار سپاهیان دانش بهترین وجهی انجام یابد ،
بدانان اختیارات وسیعی داده شده است. مثلاً هر سپاهی دانش حق
دارد برای رفع مشکلات خود مستقیماً با وزیر جنگ یا وزیر آموزش و
پرورش مکاتبه کند و این مشکلات را رأساً با آنان در میان بگذارد
و برای حل آنها استمداد بجوید.

در زمینه آشنا کردن روستائیان با اصول بهداشت و تنظیف منازل
و معابر و اماکن عمومی و بنای مآختمانهای مسکونی و تشکیل
انجمنهای ده و تشکیل شرکتهای تعاونی و خشکانیدن مردابها و
گودالها و بسیار امور دیگر ، سپاهیان دانش پیوسته مری و راهنمای
روستائیان هستند و غالباً مانند برادری دلسوز شریک غمها و شادیهای
آنان میشوند. این جوانان پرشور با خود عشق و امید و شادی بروستا های
ایران همراه برده اند ، و شاید چهره واقعی انقلاب ایران را بهتر از
آنچه ایشان نشان داده اند نمیشد نشان داد.

* * *

بطوریکه گفته شد ، سپاه دانش ایران برای آن بوجود آمد که
مکمل سایر فعالیتهای آموزشی کشور باشد ، بنا براین برای آشنائی
کاملتری با نتایج کار این سپاه لازم است درباره این فعالیتها و برنامه ها
نیز بطور کلی توضیحی داده شود.

قبلاً تذکر دادم که فعالیتهای آموزشی تا قبل از آغاز قرن
حاضر شمسی در ایران بسیار محدود و ناچیز بود. اولین گزارش رسمی
که درین باره در دست ما است مربوط به سال ۱۲۹۰ یعنی پنجاه و پنج

سال پیش است. درین گزارش تعداد کلیه محصلین مملکت اعم از محصلین مکتبخانه ها و مدارس ابتدائی و متوسطه و مدارس علوم دینی فقط . . . ۱۶۰ نفر برآورد شده ، یعنی نسبت این عده به جمعیت کلی کشور در آن زمان از یک نفر در هزار نفر نیز کمتر بوده است .

در سالنامه آماری سال ۱۲۹۷ شمسی تعداد دانش آموزان مدارس رسمی کشور ۲۶۰۰۰ نفر گزارش داده شده ، و این رقم در سال تحصیلی ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ یعنی تنها چهار سال پس از آغاز زمامداری پدرم از ۷۳۰۰۰ تجاوز کرده است . دورانی را که از آن تاریخ تا کتون میگذرد میتوان از نظر آموزشی به چهار دوره مختلف که هر یک با شرائط متفاوتی همراه بوده اند تقسیم کرد :

دوره اول یعنی بیست ساله ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ دوران پایه گذاری امر آموزش و پرورش در ایران بود . آمارهای سال تحصیلی ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ حاکی است که در آن سال در ایران ۲۳۳۱ دبستان و ۳۲۱ دبیرستان و ۲۹ دانشسرای مقدماتی و ۶ مدرسه حرفه ای دائر بوده ، که رویهم در آنها بیش از ۳۰۰،۰۰۰ نفر تحصیل میکرده اند ، یعنی رقم محصلین نسبت بسال اول این دوره بیش از پنج برابر شده بود .

دوره دوم مربوط به سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ است . در این دوره باقتضای وضع اجتماعی کلی کشور مسئله تعلیم و تربیت نیز دستخوش بحرانهای گوناگون بود و مشکلات وسیع و متعددی در راه پیشرفت آن وجود داشت . با این وصف در این دوره نیز پیشرفتهای نسبتاً جالب توجهی در این باره حاصل شد ، بطوریکه در سال ۱۳۳۲ تعداد کلی سرازکز آموزشی کشور که در سال ۱۳۲۰ ، ۲۷۰۰ بود به قریب ۶۷۰۰ بالا رفته بود و در این سرازکز بیش از ۸۷۰،۰۰۰ نفر مشغول تحصیل بودند .

دوره سوم یعنی دهساله ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۱ را میتوان دوران پی‌ریزی وضع جدید آموزش و تعلیم و تربیت در ایران دانست ، درین ده سال ، بر اثر امنیت و ثبات سیاسی کشور و با اعتبارات وسیعی که به توسعه آموزش اختصاص داده شد پیشرفت بیسابقه‌ای در امر آموزش و پرورش در مملکت حاصل گردید . در سال آخر این دوره ، یعنی در سال انقلاب ششم بهمن ، تعداد دبستانها و دبیرستانها و مدارس حرفه‌ای در ایران از ۱۴۰۰۰ و رقم محصلین کشور از دو میلیون نفر تجاوز کرده و شماره دانشجویانی که در مدارس عالی‌ه داخلی کشور بتحصیل اشتغال داشتند به قریب ۲۵۰۰۰ بالغ شده بود . در این دوره ده ساله برای بهبود کیفیت سازمانهای آموزشی و تجهیز مدارس کشور بصورتی که جوابگوی احتیاجات اجتماعی و اقتصادی جدید مملکت باشد ، و در زمینه تجهیز مدارس فنی و حرفه‌ای با وسایل مدرن و تربیت متخصصان و کارشناسان کوششهای قابل ملاحظه‌ای صورت گرفت . طی این مدت تعداد دانش آموزان مدارس ابتدائی ۱۳۵ درصد و تعداد دانش آموزان دبیرستانها ۲۲۳ درصد افزایش یافت و عده محصلین مدارس حرفه‌ای و فنی بیش از ۱۰۰۰ درصد شد . نسبت کودکانی که به سن تحصیل رسیده و وارد دبستانها شده بودند در شهرها به ۷۴ درصد رسید ، ولی متأسفانه هنوز این رقم در مناطق روستائی فقط در حدود ۲۴ درصد بود .

آخرین دوره این ادوار چهارگانه آموزشی دوره‌ای است که از بهمنماه ۱۳۴۱ آغاز میشود . درین دوره بود که انقلاب ایران روی به روستاها آورد و کوشید تا بموازات پیشرفتهای کلی آموزشی کشور آموزش و پرورش را مخصوصاً بمراکز دور افتاده و محروم مملکت راه

دهد. یک نتیجه طبیعی این تحول این است که تنها در مدت سه سال اخیر تعداد دانش آموزان مناطق روستائی ایران بیش از ۸۳ درصد فزونی یافته است.

معهدا نباید این پیشرفت را منحصر بمراکز روستائی دانست، زیرا در همین ضمن تعداد دبستانها و دبیرستانها و مدارس فنی و حرفه‌ای و دانشگاهها، و نیز تعداد دانش آموزان و دانشجویان در سراسر کشور منظمأ افزایش یافته است. طبق آخرین آمار که در دست است، تنها در عرض این چهار سال تعداد دانش آموزان مدارس ابتدائی ۴۸ درصد، تعداد محصلین مدارس متوسطه ۵۱ درصد، تعداد دانشجویان مدارس فنی و حرفه‌ای ۶۵ درصد و تعداد دانشجویان مدارس عالی ۱۸ درصد افزایش یافته، بطوریکه رقم کلی تعداد محصلین کشور در سال جاری از سه میلیون نفر تجاوز کرده است. در همین مدت، بدون احتساب سپاهیان دانش، تعداد آموزگاران ۲۷ درصد، تعداد دبیران ۳۰ درصد و تعداد استادان و معلمان مدارس عالی ۵۳ درصد افزایش یافته است.

مقارن با این تحولی که از لحاظ کیفیت در تعداد مراکز تحصیلی و معلمان و دانش آموزان و دانشجویان کشور روی داده، مسئولان امور آموزشی کشور مأموریت یافتند که از نظر کیفیت نیز در امر تعلیم و تربیت تحولی عمیق و اساسی بوجود آورند که اساس آموزش ایران را بطوریکه بارها در سخنان خود متذکر شده‌ام بکلی دگرگون سازد و آنرا بصورتی درآورد که از هر حیث با احتیاجات و الزامات جامعه نوین ایرانی مطابقت داشته باشد، زیرا باید بصراحت گفت که برنامه آموزشی که در گذشته مورد اجرا بود از بسیاری جهات با این شرائط

تطبیق نداشتند. در سیستم جدید میباید روح و مفهوم انقلاب ایران اساس کار قرار گیرد؛ میباید جنبه های مختلف تعلیم و تربیت خیلی بیشتر جوابگوی مقتضیات جدید اجتماعی و اقتصادی جامعه ایرانی باشند؛ میباید به استعداد های مختلف در هر رشته ای با بهترین صورت توجه شود و در پرورش آنها اقدام گردد و بدانها امکان بروز و تجلی داده شود؛ تعلیمات حرفه ای توسعه خیلی زیادتری پیدا کند و جنبه تخصصی آموزش بیشتر شود؛ روح سازندگی و حس ابتکار و نوسازی و روح همکاری اجتماعی پرورش بسیار کاملتری یابد؛ در عین حال میباید آموزش ما بر اساسی صورت گیرد که شخصیت جوانان و حس اعتماد بنفس را در آنها از هر جهت پرورش دهد و آنانرا افرادی بار بیاورد که بمسئولیت سنگین خویش در پیش بردن مادی و معنوی اجتماع از هر جهت واقف باشند و این مسئولیت را با علاقه و میل استقبال کنند.

اکنون شورای خاصی که بمنظور مطالعه و بررسی کامل این جنبه ها و پیشنهاد نظام جدیدی برای آموزش و پرورش ایران تشکیل شده است برنامه های خود را تنظیم کرده و آنها را برای اظهار نظر در اختیار معلمان و صاحب نظران و کارشناسان مختلف امور آموزشی قرار داده است تا از مجموع بررسیهایی که درباره سازمان مدارس و برنامه های تحصیلی و دوره های راهنمایی تحصیلی و تحصیلات نظری و فنی و حرفه ای صورت میگیرد طرح نهائی برای کلیه شئون آموزشی و پرورشی کشور تنظیم گردد.

درین مورد مخصوصاً باید در امر توسعه تعلیمات حرفه ای کمال کوشش بعمل آید، یعنی از یکطرف آزمایشگاهها و کارگاههای مدارس فنی و حرفه ای موجود با وسائل کار بهتر و بیشتری مجهز شوند، و از

طرف دیگر در تأسیس مراکز و کارگاه‌های حرفه‌ای تازه اقدام گردد. پیشرفت‌هایی که تا کنون درین رشته حاصل شده در حد خود رضایت بخش است، زیرا بموجب آماري که در دست است تعداد مدارس حرفه‌ای کشور که در سال ۱۳۳۲ فقط ۶ عدد بوده اکنون به ۱۰۵ رسیده، و تعداد دانش‌آسوزان آنها از کمتر از ۸۰۰ نفر در ۱۳۳۲، به بیش از ۱۵۰۰۰ نفر در حال حاضر بالغ شده است. ولی این سیر تکاملی، باید چه از حیث کمیت و چه از لحاظ کیفیت از هر جهت و بمقیاس بسیار وسیع‌تری ادامه یابد. در همین زمینه طبعاً در سطحی بالاتر نیز میباید کوشش لازم برای تربیت متخصصین درجه اول امور فنی و صنعتی مبذول گردد که قسمتی از این منظور با اجرای برنامه‌های دانشگاه صنعتی آریامهر تأمین خواهد شد، ولی بدیهی است که درین رشته هر روز کوشش بیشتری بکار خواهد رفت تا کادر متخصص فنی اجتماع آینده ایران از هر جهت تأمین گردد.

* * *

اکنون میباید درباره جنبه بین‌المللی کار سپاه دانش ایران، یعنی درباره نهضت جهانی پیکار با بیسوادی نیز توضیح مختصری داده شود.

قبلاً گفته شد که در هنگامی که ما در ایران تصمیم بایجاد سپاهی بنام سپاه دانش گرفتیم، بیش از هشتاد درصد از مردم کشور ما بیسواد بودند. این رقم زنگ خطری چه برای مصالح اجتماعی و ملی ما و چه برای وجدان انسانی ما بود، ولی در عین حال ما متوجه بودیم که در سرزمینهای پهناوری از جهان نه تنها وضع از وضع ما درین مورد

بهتر نیست بلکه بسیار بدتر از آن است. آمارهائی که قبلاً توسط سازمان جهانی یونسکو تهیه شده بود نشان میداد که در برخی از نقاط آسیا و آفریقا نسبت بیسوادان از ۹۰ درصد کل جمعیت کشور تجاوز میکند و حتی نقاطی هست که در آنها تا ۹۹ درصد مردم بیسوادند. همین آمارها حکایت میکرد که تعداد سالمندان بیسواد در دنیا پتنهائی از ۷۰۰ میلیون نفر متجاوز است و رقم کلی بیسوادان در دنیای امروز حتی از یک میلیارد نفر بالاتر میرود.

گمان میکنم از آنچه در فصول گذشته این کتاب شرح داده شد، کاملاً روشن شده باشد که انقلاب ما در درجه اول یک انقلاب بشری و انسانی است که بخصوص بر اساس تأمین حقوق توده های محروم تکیه دارد. لازمه چنین انقلابی طبعاً این است که از هرگونه خودخواهی و تنگ نظری بدور باشد و پیشرفت خویش را نه تنها در چهارچوب منافع ملی خود بلکه در پیشرفت همه جامعه انسانی خواستار شود. اگر ما میخواستیم بر اساس مفهوم روح انقلاب خود بلای بیسوادی را از جامعه ایرانی ریشه کن کنیم، ولی راضی میشدیم که در مورد مناطق پهناوری از جهان شاهدی بیطرف و بی اثر در بقای چنین وضع ناگواری باقی بمانیم، در آن صورت نمیتوانستیم ادعا کنیم که انقلاب ما بمفهوم اصیل خود تحقق یافته است.

امروز همه جوامع جهان چون حلقه های زنجیری بیکدیگر پیوسته اند. بنا بر این دردنیای کنونی دیگر نمیتوان به تحقق اصلاحات اساسی و اجتماعی در یک نقطه از جهان توجه داشت بی آنکه ارتباط طبیعی و جبری این تحول با آنچه در سایر نقاط جهان میگذرد در نظر گرفته شود.

این حقیقت بخصوص در مورد اصلی از انقلاب ما که به مبارزه با بیسوادی مربوط می‌شده صادق بود، زیرا اصول دیگر این انقلاب از قبیل اصلاحات ارضی، بهبود وضع کارگران، ملی‌شدن جنگلها و مراتع، اصلاح قانون انتخابات و غیره بیشتر جنبه داخلی داشت، در صورتیکه امر مبارزه با بیسوادی در درجه اول یک مسئله جهانی بود. با توجه بمجموع این نکات احساس کردم که اگر بخواهیم این اصل از انقلاب ایران بصورت کامل آن تحقق یابد، میباید در اجرای آن از حدود ملی و جغرافیائی ایران دورتر برویم و آنرا در کادری جهانی و بشری مورد آزمایش قرار دهیم. ما بعنوان وارث سنن عالیه معنویت فرهنگ کهنسال ایران، نمیتوانستیم قبول کنیم که بین بیسوادان کشور ما با سایر توده‌های بیسواد مناطق پهناوری از جهان از حیث حقوق انسانی فرقی وجود باشد.

بنا بر این در سال ۱۳۴۳ تصمیم گرفتم تجارب رضایت‌بخشی را که ما از سپاه دانش خود گرفته بودیم داوطلبانه در اختیار سایر جهانیان قرار دهیم و برای تأمین موفقیت بیشتری در بهبود وضع بیسوادان جهان کاری کنیم که کوششهایی که درین زمینه از طرف سازمان جهانی یونسکو و مراکز آموزشی کشورهای مختلف انجام میگیرد از صورت یک کار جاری و روزمره اداری خارج شود و بصورت یک نهضت هماهنگ و پرتحرک جهانی درآید که بتواند حد اکثر نیروهای ملی و بین‌المللی را در راه پیکار جهانی با بیسوادی بسیج کند.

درین باره قبلاً کوششهای شایان تحسین ولی پراکنده‌ای در جهان صورت گرفته بود. در ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر

تصریح شده بود که حتی آموزش از حقوق اساسی انسانی است و به همین جهت سازمان آموزشی و علمی و فرهنگی ملل متحد یعنی سازمانی که «یونسکو» نامیده میشود از بدو تأسیس خود یکی از هدفهای اساسی خویش را توسعه آموزش قرار داده بود. در شانزدهمین اجلاسیه عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۳۴۰ طبق قطعنامه این سازمان، یونسکو مأمور شد که در بارهٔ مبارزه با بیسوادی مطالعات لازم کرده و نتیجه را در اجلاسیه بعد با اطلاع سازمان ملل متحد برساند. این مطالعات واقعیات ناراحت کننده‌ای را برای همه روشن کرد، یعنی نشان داد که در حال حاضر دو پنجم از تمام افراد بالغ جهان بکلی بیسوادند و بدتر از آن اینکه بر اثر ازدیاد نفوس جهان، با تمام کوششهایی که در راه تعمیم آموزش اطفال بعمل میآید، هر ساله ۲۰ تا ۲۵ میلیون نفر بیافراد بیسواد جهان افزوده میشوند. تحقیقات یونسکو معلوم کرد که در ۱۸ تا ۳۲ کشوری که در آن موقع به پرسشنامه‌های این سازمان پاسخ دادند، از جمعیت کلی این کشورها که ۶۳۵ میلیون نفر بود فقط ۳ درصد از افراد بالغ مشغول تحصیل بوده‌اند.

در سال ۱۳۴۲ بر اساس گزارش جامع مدیر کل یونسکو قطعنامه مهمی در اجلاسیه سازمان ملل متحد بتصویب رسید که در آن نگرانی عمیق این سازمان جهانی از اینکه در نیمه دوم قرن بیستم هنوز بیش از دو پنجم از تمام جمعیت بالغ روی زمین بکلی بیسواد هستند و اینکه نسبت افراد بیسواد در بسیاری از کشورهای آفریقا و آمریکای لاتین و آسیا بین ۷۰ تا ۹۰ درصد جمعیت این کشورهاست ابراز شده و از همه ممالک عضو سازمان ملل متحد در هر مرحله از پیشرفت اجتماعی و اقتصادی که هستند و از کلیه سازمانهای آموزشی غیر دولتی

در سراسر جهان دعوت شده بود که کمال کوشش خود را برای مواجهه با این وضع ناگوار بکار برند. درین قطعنامه از سازمان یونسکو دعوت شده بود که با مطالعات لازم راههای عملی مبارزه با بیسوادی و هزینه‌های آنرا طی گزارشی برای اقدام مقتضی باستحضار اجلاسیه بعدی سازمان متحد برساند.

وقتی که ما تصمیم بشویق یک نهضت جهانی بیکار بایسوادی گرفتیم وضع درین مرحله بود. همه متوجه شده بودند که میبایست درین باره کوششی در مقیاسی بسیار وسیعتر از آنچه تا کنون شده بود صورت گیرد، ولی عملاً این کار فقط از راه‌های عادی و اداری صورت میگرفت، در صورتیکه توفیقی واقعی در انجام چنین مبارزه‌ای عظیم و جهانی مستلزم جنبش همه جانبه‌ای بود که گذشته از سازمانهای اداری همه امکانات بین‌المللی و همکاری بیقیدو شرط افکار عمومی را در تمام جهان در برگیرد، و این تلاش را واقعاً بصورت یک جهاد بشریت قرن حاضر در آورد.

ما افتخار داریم که برای نخستین بار زنگ آغاز چنین نهضتی را بصدا در آوردیم، و جریان فعالیتها و موفقیتهای بعدی نشان داد که این کوشش تا چه حد جوابگوی ضروریترین و حیاتیترین احتیاجات بشریت امروز بوده است.

در آستانه تشکیل سیزدهمین کنفرانس عمومی یونسکو در شهر ماه سال ۱۳۴۳، پیامهایی شخصی برای پادشاهان و رؤسای جمهوری کلیه کشورهای جهان فرستادم و با تشریح ضرورت حیاتی یک همکاری بین‌المللی در امر مبارزه با بیسوادی از ایشان دعوت کردم که درین

باره منتهای کوششی را که سازمان یونسکو و همه مردم نیک اندیش جهان انتظار دارند مبذول دارند . درین پیام متذکر شدم که وجود یک میلیارد نفر بیسواد در عصر حاضر نه تنها یک سند محکومیت اخلاقی برای سایر مردم جهان است ، بلکه از جنبه مادی و اقتصادی نیز چنین وضعی بزیان جامعه بشری تمام میشود ، زیرا وجود این عده بیسواد مرادف با ائتلاف انرژی عظیم یک ثلث از افراد بشری است که استعدادهای خلاقه آنان براثر بیسوادی و بی اطلاعی بیحاصل میماند و از این راه جامعه انسانی را از یک سرمایه گزاری وسیع اقتصادی محروم میسازد . همچنین تذکر دادم که وجود این فاصله عظیم بین توده بیسوادان جهان و طبقات پیشرفته خطری است که همواره در کمین صلح و تفاهم بین المللی است ، و بنا بر این هر کوششی که برای از میان بردن چنین تبعیضی بعمل آید در واقع خدمتی است که بصلح جهانی شده است .

در پیامی که بلافاصله بعد از آن به مجمع عمومی یونسکو در پاریس فرستادم ، با تشریح همه این مراتب از وزرای آموزش و پرورش کشورهای عضو یونسکو دعوت کردم که بمنظور تبادل نظر وسیعی در امر مبارزه جهانی با بیسوادی و ترتیب دادن وسائل یک همکاری مؤثر بین المللی درین باره ، کنگره خاصی تحت سرپرستی سازمان یونسکو در تهران تشکیل دهند تا ضمناً ازین فرصت برای آشنائی با طرز کار سپاه دانش ایران و تجارب حاصله از کار دوساله این سپاه استفاده نمایند .

پیامی که به سران کشورهای فرستادم با استقبال صمیمانه و گرم ایشان مواجه شد ، و دعوت از وزرای آموزش و پرورش کشورهای عضو

یونسکو نیز با قطعنامه‌ای که با توافق آراء از طرف این سازمان صادر شد مورد قبول قرار گرفت. در نتیجه در شهریورماه سال ۱۳۴۴ نخستین کنگره مبارزه با بیسوادی تحت نظر سازمان بین‌المللی یونسکو با میزبانی کشور ایران در تهران تشکیل گردید.

این کنگره باظهار خود یونسکو یکی از موفقیت آمیزترین مجامع فرهنگی عصر حاضر بود، و مسلماً علت اساسی این موفقیت این بود که اعضای آن عظمت معنوی و انسانی هدفی را که بخاطر آن گرد آمده بودند احساس میکردند. این کنگره برای تأمین منافع سیاسی یا اقتصادی خاصی تشکیل نشده بود، بلکه بخاطر بشریت و بنام محالترین اصول و موازین انسانی تشکیل شده بود و بنا بر این طبیعی بود که در آن روح تفاهم و همکاری از هر مجمع دیگری که با هدفی جز این تشکیل میشود بیشتر حکمفرما باشد.

در نطق افتتاحیه این کنگره پیشنهادی از جانب من مطرح شد که با مصالح عالیله جامعه بشری کاملاً تطابق داشت. در این پیشنهاد توصیه شده بود که کشورهای جهان قسمت محدودی از اعتبارات نظامی سالانه خود را برای کمک به امر مبارزه جهانی با بیسوادی در اختیار سازمان یونسکو قرار دهند تا از این راه به حصول پیروزی در یکی از بزرگترین پیکارهای عالم بشریت کمک کرده باشند.

درین نطق ارقامی ذکر شده بود که بخوبی اهمیت و تأثیر چنین اقدامی را نشان میداد. طبق این ارقام، هزینه نظامی در سال ۱۹۶۲ در دنیا از ۱۲۰ میلیارد دلار متجاوز بوده، که مسلماً این رقم در حال حاضر از این خیلی بیشتر است. اگر محاسبات کارشناسان را درباره مخارج آموزش بیسولدان ملاک قرار دهیم، روشن میشود که

تنها ۳٪ از مخارج نظامی سالانه جهان - حتی بمقیاس سال ۱۳۴۱ - برای باسواد کردن ۷۰۰ میلیون نفر بیسواد دنیا کافی است - ۱۲۰ میلیارد دلار در سال یعنی ۱۳ میلیون دلار در هر ساعت ، بنابراین کافی است که هر کشور در عرض سال تنها از هزینه نظامی چند ساعت خود بنفع این هدف صرف نظر کند تا این اعتبار در راه یکی از ثمربخش ترین سرمایه گزاریهای تاریخ ، یعنی در راه صلح و سعادت جامعه انسانی بکار افتد .

این پیشنهاد با همه جنبه انقلابی آن در قطعنامه های نهائی کنگره که با توافق آراء بتصویب رسید مورد تأیید قرار گرفت . قسمتی از متن یکی از این قطعنامه ها چنین است : « کنگره جهانی وزرای آموزش و پرورش با توجه به عظمت و اهمیت وظائف مربوط به مبارزه جهانی با بیسوادی ، و وسعت منابع انسانی و مصالح و مواد و وسائل فنی که باتوسل بدانها میتوان بیسوادی را ریشه کن نمود از سازمان ملل و سازمانهای اختصاصی وابسته بدان و در درجه اول از یونسکو ، از سازمانهای منطقه ای که با توسعه و عمران بطور اعم و با آموزش و پرورش بطور اخص ارتباط دارند ، از مؤسسات مذهبی و اجتماعی و فرهنگی ، از بنیادهای ملی و بین المللی اعم از دولتی و غیر دولتی ، از مریبان ، دانشمندان ، علماء ، رؤسا و رهبران اتحادیه های اصناف و تمام افراد تیک اندیش جهان دعوت میکند اولاً تصریح و تأکید نمایند که برنامه مبارزه با بیسوادی جزء اصلی و لایتنجزای هر نوع طرح عمرانی در تمام مسالکی است که در آنها هنوز مشکل بیسوادی وجود دارد ، ثانیاً تا حد امکان و همچنین بمقتضای محیط برای جهاد برضد بیسوادی با افزایش منابع ملی و بین المللی قابل دسترسی بپردازند ،

ثالثاً در مورد تهیه منابع تکمیلی و اضافی برای توسعه و عمران بطور اعم و برای تعمیم سواد بطور اخص امکانات و تسهیلات لازم فراهم آورند و با کاهش مخارج نظامی و نظایر آن بودجه بیشتری برای مبارزه با بیسوادی تأمین کنند، رابعاً برای روشن شدن اذهان عمومی نسبت بمفهوم جدید آموزش بزرگسالان از تمام وسائل و اطلاعات تحت اختیار خود حداکثر استفاده را بنمایند.

قطعنامه های کنفرانس جهانی وزرای آموزش و پرورش در تهران، اندکی بعد در بیستمین دوره اجلاسیه سازمان ملل متحد مورد تأیید واقع شد و درین باره بنویسه خود از طرف سازمان ملل متحد قطعنامه ای صادر گردید که در آن اصول ذیل اعلام شده بود:

۱ - بیسوادی مسئله ای جهانی است که با تمام بشریت ارتباط دارد.

۲ - تعمیم سواد یکی از عوامل اساسی توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در همه جهان است.

۳ - اکنون موقع آن فرا رسیده است که همه کشورهای عضو سازمان ملل متحد در اسرع اوقات ممکن کوشش مجدانه و منظمی را بمنظور ریشه کن کردن بیسوادی در جهان بعمل آورند.

۴ - از کلیه دولت های جهان دعوت میشود که امکان افزایش اعتبارات مخصوص تعمیم سواد را در زمینه ملی و بین المللی با توسل به منابع مختلف در نظر بگیرند.

کشور ایران افتخار دارد که همچنانکه در امر پیشنهاد تخصیص قسمتی از اعتبارات نظامی ممالک با امر مبارزه با بیسوادی پیشقدم بوده،

نخستین کشوری بوده که عملاً نیز در اجرای این نظر اقدام کرده است. برای این کار، در آغاز سال جاری ایرانی یعنی بمحض آنکه بودجه کشور بتصویب پارلمان ایران رسید، ما بسازمان یونسکو اطلاع دادیم که معادل ۷۰۰۰۰ دلار از بودجه نظامی ایران را بمنظور کمک بامر مبارزه جهانی با بیسوادی در اختیار آن سازمان قرار خواهیم داد. مراسم اهدای این مبلغ در جریان برگزاری چهاردهمین کنفرانس عمومی یونسکو که در آبان ماه سال ۱۳۴۵ در پاریس تشکیل شد انجام گرفت. مایه خوشوقتی ما است که تا کنون چند کشور دیگر نیز در این باره اقدام کرده اند، و امید می رود که دیگران هم این راه را ادامه دهند.

در همین کنفرانس، یونسکو تصمیم گرفت هیئتی مرکب از هجده نفر از صاحب نظران و متخصصان بین المللی امر مبارزه با بیسوادی بنام « کمیته جهانی پیکار با بیسوادی » تشکیل دهد تا مستمراً پیشرفت نهضت پیکار با بیسوادی را در جهان تحت نظر داشته باشند و مانع بروز کندی یا وقفه ای در این نهضت گردند. همچنین روز هفدهم شهریور که روز گشایش کنگره جهانی تهران بود از طرف این مجمع روز بین المللی مبارزه با بیسوادی اعلام شد.

بدین ترتیب بود که اصل ششم انقلاب ایران یعنی اصل تشکیل سپاه دانش با تعریک و جهش بینظیری که داشت از مرزهای جغرافیائی ایران فراتر رفت و در مدتی کوتاه بصورت یک نهضت جهانی درآمد که امید است حاصل آن برای توده های بیسوادان ایران و جهان، نجات از جهالت یعنی از آن کابوسی باشد که بقول شکسپیر « هیچ تاریکی از آن تاریکتر نیست ».

سپاه بهداشت

ایجاد سپاه بهداشت و سپاه ترویج و آبادانی و تشکیل خانه های انصاف، سه اصلی بود که بعد از اعلام و تصویب اصول ششگانه انقلاب بدین اصول افزوده شد، و بدین ترتیب تعداد اصول انقلاب را به نه اصل افزایش داد.

سپاه های بهداشت و ترویج آبادانی بر همان اساس کلی بوجود آمدند که قبلاً سپاه دانش بوجود آمده بود، و جوابگوی همان احتیاجاتی در دو رشته بهداشتی و عمرانی بودند که سپاه دانش در رشته آموزشی پاسخگوی آنها بود. افراد این سه سپاه از همان آغاز کار «سپاهیان انقلاب» لقب گرفتند و هر یک قسمتی از مظاهر ترقی و سازندگی را با خود بروستاهائی بردند که تا همین چندسال پیش غالباً در شرائط قرون وسطائی بسر میبردند.

سپاه بهداشت طبق فرمانی که در اول بهمن ماه ۱۳۴۲ صادر کردم بوجود آمد. در این فرمان تصریح شده بود که: «بمنظور تعمیم آسایش جسمی و مداوای مرضی و بهداشت عمومی، سپاهی از پزشکان فارغ التحصیل ولیسانسیه و دیپلمه بنام سپاه بهداشت تشکیل میشود که بطور گروه های سیار در دهات و نقاط بی بهره از امکانات بخدمت مشغول گردند.» همچنانکه در مورد سپاه دانش تذکر داده شد،